

تقیه ابزار سیاسی شیعه در ایجاد حکومت

دکتر محمد جعفری هرنندی*

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۸/۲۶ و تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۲/۱۱)

چکیده

تقیه در لغت عربی به معنای بر حذر داشتن، ترساندن و دور کردن آمده است و لذا شخص پارسا را متقی یا تقی می نامند و در معارف شیعه، آن هم از اواخر سده نخستین هجری به بعد بدین معنا به کار رفته که شخص امامی مذهب، برای دفع ضرر از خود یا گروهش، می تواند و یا باید، برخلاف باور خویش و برابر نظر مخالف مطلبی اظهار یا عملی انجام دهد. این مقوله که در فرهنگ سیاسی شیعه جایگاه ویژه دارد و فقها برای جرح و تعدیل گفتار متعارض منقول از پیشوایان و راست آزمایی چنین منقولاتی، همواره به کار می برند، بیشتر در زمانی مطرح و مورد عمل قرار گرفته که شیعه داعیه حکومت داشته و با غاصبان حق خویش مبارزه سیاسی می کرده است و لذا می توان آن را «ابزار سیاسی» نامید که مشروعیت آن مورد تأیید امامان مذهب بوده است. به همین جهت وقتی این مبارزات به بار نشست و حکومت عباسی در مقیاس حداقلی حقانیت علویان را با واگذاری ولایتعهدی به امام شیعیان به رسمیت شناخت، دوران تقیه پایان یافت. بررسی این روند، نحوه مبارزات سیاسی شیعه در طول تاریخ با اتکاء به مقوله تقیه را در سه مقطع بازگو می کند و این نحوه عمل می تواند ملاک حقوقی و فقهی برای عملکرد فعلی باشد.

* دانشیار و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهر ری، گروه فقه و حقوق، شهر ری، ایران.

کلید واژگان

ابزار سیاسی، تقیه، شیعه، حکومت، اسرار، افشاء.

مقدمه

تقیه از جمله مقولاتی است که شیعه بدان شناخته شده و در میان فرق اسلامی عمدتاً پیروان اهل بیت علیهم السلامند که به دلایل اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه، از این رویه بهره برده و علاوه بر حفاظت خود از آزار و قتل، به ترویج مذهب تشیع پرداخته اند.

جامعه عرب که اسلام در آن ظهور کرد پنهان کاری و دو رویی بسیار کم در آن یافت می‌شد و اعراب که زبانشان با دلشان همراه بود، به همین جهت ایمان و دشمنی آنان با پیامبر اسلام با زبان بیان می‌شد بدون آن که نیاز به سوگند یا شهادت و یا کتابت داشته باشد و در این راه، به خصوص در مکه دو رویی (نفاق) وجود نداشت. شاید این که عرب دزدی را ننگ و غارت را افتخار می‌دانست، در حالی که نتیجه هر دو ربودن مال مردم است، بدین جهت باشد که دزدی با پنهان کاری و غارت به صورت آشکار صورت می‌گرفت. پس از آن که پیامبر اسلام به مدینه مهاجرت کرد و مساله حکومت به میان آمد گروهی به نام منافق شکل گرفت که به نوعی کارهای پنهانی را دنبال می‌کرد؛ اما این پنهان کاری از دید مؤمنان واقعی مخفی نبود و لذا منافقان در جامعه شناخته شده بودند تا جایی که در قرآن مجید بارها و بارها از آنان یاد شده و حتی تصریح گشته که اظهار ایمانشان دروغ است. این گروه علی‌رغم ناباوریشان به دین چندان پنهان کاری نداشته، گاه مخالفت خود را ابراز می‌داشتند ولی بالاخره مغلوب مسلمانان واقعی شده و به حاشیه رانده شدند. پس از آن که جامعه یک دست و اسلامی شد دیگر نفاق و پنهان کاری، حتی در مقیاس ضعیف، چه در گفتار و چه در عمل، بروز نکرد تا این که شرایط اجتماعی و سیاسی رفته رفته، به دلایلی که بیان خواهد شد، پنهان کاری میان جامعه مسلمانان را ایجاد کرد. طولی نکشید که این پنهان کاری (در قول و فعل) عنوان مذهبی «تقیه» را به خود اختصاص داد و مذهب شیعه در به کارگیری آن، در بیان احکام و امور سیاسی و حکومتی، معروف گشت. در این نوشته هدف آنست که علل گرایش به تقیه و چگونگی استفاده از آن در امور سیاسی و حکومتی بیان گردد.

۱. مبانی نظری

تقیه اسم مصدر «تقی، يتقی» است که در معنی با «أتقی، يتقی» مساوی می باشد و معنای واژه اخیر الذکر، بر حذر داشتن، ترساندن و دور کردن آمده است و لذا شخص پارسا را متقی یا تقی می نامند. اصل این لغت «وقی» (نگهداشتن) است و برابر قواعد صرفی چون به باب افتعال برده شده «واو» تبدیل به «تاء» گشته چنانکه «وحد» و «وفقی» وقتی به باب «افتعال» رود «اتحد» و «اتفق» تلفظ می شود. این کلمه در اصطلاح مذهب امامیه بدین معنا بکاررفته که شخص امامی مذهب، برای دفع ضرر از خود یا گروهش، می تواند بر خلاف باور خویش و برابر نظر مخالف مطلبی اظهار نموده یا عملی انجام دهد.

۲. سابقه تاریخی کاربرد تقیه

در همین راستا است که شیعیان باطنی (اسماعیلیان) از مساله «ستر» و «امام مستور» برای پیشبرد باورهای خود استفاده کرده و سرانجام موفق به تأسیس دولت فاطمیان در غرب جهان اسلام شده اند. از سوی دیگر شیعیان دوازده امامی با اتکاء بر تقیه، در جایی که جان خویش را در خطر می دیدند، مذهب خود را پوشیده داشته ولی در باطن بدان عمل کرده و تا جایی که مصون از خطر بوده اند به ترویج آن، در قالب گفتگو و خطابه و نقل و کتابت حدیث، پرداخته اند.

این رویه که به لحاظ صیانت نفس و ترویج مذهب کارساز بوده، از سوی مخالفان مورد نقد قرار گرفته و گاه آن را با نفاق و دو رویی که در متطقی اسلام همانند کفر قلمداد شده (آیات ۱۴۵ و ۱۴۰ سوره النساء)، یکسان پنداشته و عاملان به تقیه را دو رو و بی توجه به مبانی دینی تلقی کرده اند. اما شیعیان برای درست بودن رویه خود دلایلی اقامه کرده و در کتب کلامی و فقهی به تشریح این دلایل و رد نظرات مخالفان و اتهامات ایشان همت به خرج داده اند.

عمل به تقیه نه تنها برای عموم شیعیان روا؛ بلکه در پاره‌ای موارد واجب محسوب شده است. (۱) علاوه بر این خواص شیعه و حتی امامان معصوم (ع)، که بیان کننده احکام شریعت بوده اند، بدان عمل کرده و گاه تصریح نموده اند که چون بر خلاف شریعت عمل کنند به از آنست که جان خود را از دست دهند. در مقابل این نظر دیدگاه خوارج است که تقیه را در امور دینی روا نمی دانند و بر این باورند که باید به احکام دینی در هر صورت عمل کرد ولو آن که مستلزم از بین رفتن جان و مال و عرض هم باشد.

خوارج ایمان را مساوی با اسلام می دانستند و بر این باور بودند که هر مسلمانی باید بدان چه اسلام واجب کرده عمل کند و از آن چه نهی کرده پرهیز نماید و چنانچه کسی چنین نکند و توبه هم ننماید مسلمان نخواهد بود و کافر است و چون قتل کفار روا بلکه واجب است می بایست چنین مسلمانی را هم کشت و به همین جهت ایشان حضرت علی (ع) و عثمان و معاویه و عمرو عاص و ابوموسی اشعری را کافر می دانستند (۲)؛ و به همین جهت اقدام به قتل حضرت علی (ع) و معاویه و عمرو عاص کردند.

خوارج تقیه را روا نمی دانستند و حاضر بودند جان بدهند ولی امری از امور دین را، برابر اعتقاد خود، کتمان نکرده و بر خلاف آن عمل ننمایند. لازم به یادآوری است که غیر از خوارج و شیعه که متعرض تقیه شده اند، دیگر فرق اسلامی هم آن را مورد توجه قرار داده و لذا اهل سنت بر این باورند که اگر کسی بر جان و مال خود به خاطر عقیده اش بیمناک باشد واجب است از محل خود هجرت نماید و اگر توانایی مهاجرت را نداشت به قدر ضرورت تقیه بر او روا است. (۳) اما شیعیان دامنه وسیع تری برای اعمال تقیه قائلند، تا جایی که آن را چون ابزاری مشروع برای ایجاد حکومت به کار برده و در این راه موفق هم بوده‌اند. در حوزه تشیع تقیه در دو جهت تأثیر محسوس و قابل رصد به جا نهاده است. یکی در حوزه رواج مذهب و دعوت مسلمانان به باورهای امامیه و دیگری در ایجاد حکومت های شیعی آن هم در میان حاکمان سنی مذهب؛ که عموماً برای تثبیت جایگاه خود همواره با پیشوایان شیعه به ستیز برمی‌خاستند. چگونگی بهره گیری شیعیان از تقیه در اشاعه باور خود، منهای حکومت، مجال دیگری می‌طلبد و بیشتر مرتبط به مباحث فقهی و حقوقی است و در این مقال نگاه نگارنده به تأثیر تقیه است در ایجاد حکومت مبتنی بر باور تشیع.

فاطمیان در شمال آفریقا؛ بلکه در منطقه غرب جهان اسلام، که خلافت عباسیان را سخت دچار مخاطره کردند و شاهان صفوی در ایران که آنان هم به نوبه خود سلطنت مبتنی بر خلافت عثمانیان را درگیر نمودند و پیش از آن سرداران خراسان که دولتی بسیار مستعجل داشتند و همه بر باور شیعی متکی بوده، با به کارگیری رویه تقیه، که بهتر می‌نماید در اینجا «فعالیت سیاسی مخفیانه» نامید، طرفدارانی برای خود دست و پا کردند. برای پی بردن به نحوه استفاده از تقیه، آن هم در اعمال و رفتار امامان شیعه که همواره مدعی حکومت بوده و حاکمان معاصر خود را کرارا غاصب و ظالم نامیده اند، لازم است حوادث تاریخی آن دوره را در ارتباط با این موضوع مدنظر قرار داد.

بر این اساس می‌توان حوادث زندگی امامان شیعه را با عنایت به دعوتی که در مبارزه با حاکمان از یک سو و ایجاد زمینه برای برپایی حکومت بر حق، از سوی دیگر داشته‌اند به سه دوره تقسیم کرد. سه دوره‌ای که به لحاظ بیان و رفتار معصومان کاملاً از هم متمایزند. دوره نخست از زمان رحلت پیامبر(ص) است تا شهادت حضرت ابا عبدالله (ع) که بالغ بر ۵۱ سال به طول انجامید. دوره دوم از زمان امامت حضرت علی بن الحسین(ع) است تا زمان امامت حضرت علی بن موسی الرضا(ع) که آن هم ۹۹ سال به درازا کشیده شده. دوره سوم از امامت حضرت رضا شروع و به غیبت امام دوازدهم ختم می‌شود و اگر سال غیبت ۲۶۰ هجری باشد، این دوره هم ۷۷ سال خواهد بود. رفتار و گفتار معصومان در این سه دوره برای پی بردن بدان چه این نوشتاردرپی روشن ساختن آن است فوق العاده حائز اهمیت است. نباید از یاد برد که به دلیل سابقه تاریخی بکارگیری چنین باوری در تعاملات سیاسی در گذشته، هم اکنون در گفتگوهای بین‌المللی، به خصوص در مسائل عمده‌ای چون انرژی هسته‌ای برای طرف‌های مقابل چنین ذهنیتی وجود دارد که چه بسا حکومت ایران که بر پایه باورهای شیعی استوار است در این مساله دست به تقیه می‌زند! بعد از رحلت پیامبر اسلام می‌بایست خلافت به حضرت علی (ع) و اگذار شود که چنین نشده و دیگران از سال یازدهم تا سی و پنجم هجری خلافت پیامبر را عهده دار بوده‌اند. در این فاصله چه در بیان احکام دینی و چه در این که خلافت حق حضرت علی (ع) است تقیه‌ای مشاهده نمی‌شود.

۳. دوره‌های سه‌گانه توجه شیعه به حکومت و به کارگیری تقیه به عنوان ابزار سیاسی

الف. دوره نخست

در جایی که بحث بیان احکام بوده حضرت علی (ع) همانند دیگر صحابه آرای خود را بیان می‌داشتند متنهی جامعه اسلامی پذیرفته بود که رای افراد در صورتی که در مقابل قرآن و سنت نباشد قابل عمل کردن است و به همین جهت در پاره‌ای از مسائل حقوقی و فقهی گروهی از صحابه با رای خلیفه مخالف بوده و این مخالفت پی‌آمد سویی نداشته است.

صرف نظر از آن که در مسائل حقوقی که در قرآن و سنت سابقه‌ای نداشت همواره خلیفه خود را مکلف می‌دانست آرا صحابه و از آن جمله حضرت علی (ع) را جویا شود و آنان هم آزادانه نظر خویش را

ابراز می داشتند و معمولاً به رای جمع عمل می شد؛ اگر رای مخالفی هم بود ناگفته نمی ماند و شخص مخالف ترسی از اظهار نظر خود نداشت.

در مساله جانشینی پیامبر (ص) هم اگرچه حضرت علی (ع) بلکه بنی هاشم و در رأس آنان حضرت زهرا سلام اله علیها آن را حق همسر خود می دانستند و لذا حضرت علی (ع) تا پس از وفات همسرشان با ابوبکر بیعت نکردند ولی این عدم بیعت و یا بیعت بعدی مانع آن نشد که آن حضرت و بنی هاشم از ابراز نادیده گرفتن حق خویش به خاطر تقیه خودداری نمایند.

در تاریخ از ابن عباس نقل شده که «روزی عمر و یارانش در خصوص شعر بحث می کردند و عمر گفت ای ابن عباس چه شاعری در میان شعرا برتر است و من گفتم زهیر بن ابی سلمی! او برای اثبات این سخن شعری از او که در آن بنی عبدالله بن غطفان را ستایش نموده قرائت کردم.»

آنگاه ابن عباس شعر را قرائت می کند و در پایان عمر او را تحسین کرده و اضافه می کند که «من هیچ کس را سزاوارتر به چنین مدحی نمی دانم جز همین خانواده از بنی هاشم به جهت فضیلت رسول خدا صلی اله علیه و سلم وانتساب ایشان به او. من گفتم موفق باشی ای امیر مؤمنان و همواره پیروز. عمر گفت ای ابن عباس چه چیزی مانع آن شد که قوم تو بعد از رسول خدا بدیشان رو آورند؟! و من خوش نداشتم که وی را پاسخ دهم و لذا گفتم اگر من ندانم امیرالمؤمنین به من یادآور خواهد شد. عمر گفت بدان جهت بود که نخواستند در خانواده شما نبوت و خلافت با هم باشد چه در این صورت شما بر قوم خود فخر فراوان می کردید و لذا قریش برای خود دیگری را برگزید و موفق بود. من گفتم ای امیر مؤمنان اگر به من اجازه دهی و خشم خود را فرو بری سخن خواهیم گفت عمر گفت بگو و من اظهار داشتم: این که گفتم قریش خود برگزید و موفق بود، اگر قریش آن چه را که خدای عزوجل برایش برگزیده بود انتخاب می کرد راه درست را پیموده بود و مردود و محسود هم نبود. اما این که گفتم ایشان خوش نداشتند که نبوت و خلافت برای ما باشد، همانا خدای عزوجل مردمی را به کراهت داشتن نکوهش کرده؛ آنجا که می فرماید: «این (هلاک کافران) بدان سبب است که آنان از آن چه خدا فرو فرستاده کراهت داشتند پس خدا کارهایشان را نابود کرد.» (۴)

«عمر گفت هیئات به خدا سوگند چیزهایی از تو ای ابن عباس به من گزارش می شد که خوش نداشتم آنها را دنبال کنم مبدا مقاومت نزد من فرو افتند...» (۵) این گفتگو ادامه پیدا می کند و سرانجام

عمر از ابن عباس دلجویی می‌نماید. غرض از ذکر این رخداد تاریخی این بود که توجه شود صحابه پیامبر و از آن جمله بنی هاشم که در شرایط چندان مطلوبی بعد از رحلت نبی اکرم (ص) قرار نداشتند می‌توانستند خواسته خود را به راحتی نزد عمر که به خشونت معروف بود بازگو کنند. حتی خواسته ای که با امر حکومت ارتباط تنگاتنگ داشت.

شرکت حضرت علی (ع) در شورایی که طبق وصیت عمر برای انتخاب خلیفه مقرر گشت حاکی از آزاد بودن افراد در تصمیم‌گیری است و مذاکرات این شورا هم به خوبی می‌رساند که هر یک از افراد می‌توانستند بدون ترس نیت خود را ابراز دارند. جالب است که در خصوص نپذیرفتن عضویت شورای مزبور عباس که از لحاظ سنی بزرگ بنی هاشم بود به حضرت علی (ع) تذکر داد و گفت عضویت این شورا را قبول مکن و حضرت این توصیه را که امکان عمل بدان وجود داشت نپذیرفت و چون عباس آگاه شد که فرزند برادرش عضو شورا شده باز هم توصیه کرد که جز به این که آن حضرت خلیفه شود به چیز دیگری رای ندهد و گرنه سرانجام به ضرر بنی هاشم تمام خواهد شد ولی حضرت علی (ع) فرمود من اختلاف را دوست ندارم. (۶)

در همان روزهای نخستین بر مسند نشست عثمان مساله محاکمه عبیدالله بن عمر پیش آمد که به خون‌خواهی پدر خود، دختر ابولؤلؤ (قاتل عمر) و یک مرد مسیحی به نام جفینه و مرد ایرانی تازه مسلمانی به نام هرمزان که حاکم شوشتر بود را به قتل رساند و این عمل برخلاف موازین شرعی بود چون اولاً بدون محاکمه و به صورت خودسرانه به خون‌خواهی برخاسته و ثانیاً به جای یک تن، سه نفر، که یکی از آنان مسلمان بود را کشته بود. اولین دآوری که بر عهده عثمان قرار گرفت تعیین مجازات پسر خود سر عمر بود. از میان کسانی که ظاهراً برای تبادل نظر حضور داشتند حضرت علی (ع) اعلام کرد که عدالت ایجاب می‌کند این قاتل مجازات شود و به قتل برسد. مهاجران گفتند آیا درست است که دیروز پدرش را کشتند و امروز او را بکشید؟! در این میان عمرو بن عاص پیشنهاد کرد که عثمان خون بهای کشته شدگان را از بیت المال بدهد و به موضوع خاتمه دهد. عثمان هم این پیشنهاد را عملی ساخت. (۷) در تاریخ آمده که عده‌ای و از آن جمله حضرت علی این دآوری را عادلانه ندانسته و لذا پس از قتل عثمان و به هنگام زمامداری حضرت علی عبیدالله از ترس آن که مبادا مجازات شود به نزد معاویه گریخت و در جنگ صفین کشته شد. (۸)

گفتگوهای آن حضرت با عثمان و حمایتی که از ابوذر می فرمود و اصراری که بر اجرای حدود الهی داشت معروف است و نیازی به بازگو کردن نمی باشد. این آزادی همواره وجود داشت تا این که عثمان کشته شد. زمانی هم که مردم پس از قتل عثمان برای بیعت بدان حضرت رجوع کردند و اظهار داشتند هیچ کس شایسته تر برای خلافت و با سابقه تر و نزدیک تر به رسول خدا از تو وجود ندارد و ما باید امامی داشته باشیم حضرت فرمود چنین مکنید چه من برای شما وزیر باشم بهتر است تا امیر و مردم قسم یاد کردند که چنین نخواهیم کرد و باید با تو بیعت کنیم...» (۹)

در این جا هم حضرت با صراحت از پذیرش حکومت سرباز زد تا این که اصرار مردم او را واداشت در مسجد برای بیعت حضور پیدا کند. بعدها هم که بیعت کنندگان در ایفای وظایفی که به عهده گرفته بودند سهل انگاری کردند امیر مؤمنان (ع) به این رویداد اشاره فرموده و اظهار می دارد: «چنان بر من هجوم آوردند که شتران به آبشخور روی آرند و چراننده پای بند آنها را بردارد و یکدیگر را بفشانند چندان که پنداشتم خیال کشتن مرا در سر می پروراندند یا در محضر من بعضی خیال کشتن دیگر را دارند.» (۱۰)

در هیچ یک از موارد یاد شده تقیه صورت نگرفته با این که موجب آن یعنی حفظ جان و عرض و جلوگیری از سوء قصد دیگران وجود می داشت چنان که بعدها در زمان به دست گرفتن زمام حکومت وسیله آن حضرت کینه ها و عقده ها بروز کرد و همه آنان که بر اثر صراحت لهجه و حق گوئی حضرت علی (ع) لطمه دیده بودند در جبهه مخالف قرار گرفتند و آن وقایع خونین را رقم زدند.

(۱) حکومت حضرت علی (ع)

در این دوره موضوع تقیه به طور کل منتفی است چون جز حکومت معصوم (ع) قدرت دیگری در جامعه اسلامی نفوذ ندارد تا مردم یا امام (ع) مجبور باشند در مقابل وی تقیه نمایند و آن مقدار مخالفت هم که به وجود آمده ناشی از گروه خاصی بوده و گرنه تمامیت جامعه خود را تابع سخن و عمل امام می دانسته است.

سه مخالفت عمده در زمان حکومت حضرت علی (ع) به وجود آمد که آن حضرت نه تنها در مقابل آن خودداری از مخالفت ننمود بلکه استوار ایستاد و دو گروه مخالف یعنی اصحاب جمل و نهروانیان را مغلوب و مضمحل ساخت و گروه دیگر که از شام برخاسته و بهانه آنان خونخواهی عثمان بود تا آستانه

از هم پاشیدگی و تسلیم تعقیب کرد که دست حوادث مساله حکمیت را به وجود آورد. در خصوص مساله حکمیت هم مساله تقیه در بین نبود بلکه زمینه کار آن بود که موضوع اختلافی میان آن حضرت و معاویه نه از راه جنگ بلکه از راه مذاکره حل شود؛ و روشن است که چنین تصمیمی ناشی از تقیه ی مصطلح نیست بلکه امری پسندیده و عمل به آیه شریفه ۹ از سوره الحجرات بوده که خداوند می‌فرماید: «و اگر دو طایفه از اهل ایمان به قتال برخیزند البته شما بین ایشان صلح برقرار کنید و اگر یک طایفه به دیگری ظلم کرد با آن طایفه ی ظالم قتال کنید تا به فرمان خدا بازآید و چون به حق بازگشت با حفظ عدالت دو طایفه را صلح دهید و همیشه میانه روی را به کار گیرید که خدا میانه روان (عادلان) را دوست دارد.» (۱۱)

دو گروه از مسلمانان (کوفیان و شامیان) به جنگ برخاسته بودند و برابر آیه یاد شده لازم بود میان آنان صلح برقرار شود و حضرت علی هم، افزون بر آن که در ابتدا کوشید چنین جنگی شروع نشود، از مذاکرات صلح استقبال کرد.

البته روش کار آن نبود که از پیش برنامه ریزی شده بود و یکی از دوداور یعنی عمروعاص بر خلاف ماموریتی که داشت عمل کرد و طرف دیگر هم گول خورد و جریانی که در تاریخ مشهور است به وقوع پیوست و عوض آن که مذاکرات به صلح و آرامش بیبوندد زمینه جدی تری برای جنگ و خونریزی فراهم ساخت چه بهانه گیری و جنگ صفین پیش از حکمیت، تعقیب قاتلان عثمان بود ولی بعد از حکمیت؛ خون عثمان به فراموشی سپرده شد و تدارک جنگ برای حاکمیت بر مسلمین پیش آمد که معاویه مدعی بود برابر تصمیم متخذه از سوی شورای حکمیت او خلیفه است و امیرالمؤمنین (ع) هم که جایگاه استوار خود را به استناد بیعت اهل حل و عقد داشت و زیر بار چنین ادعای واهی نرفت.

البته تدارک جنگ با شهادت حضرت علی مواجه شد و بعد از این واقعه باز هم کوفیان در صدد ادامه جنگ بودند اما با قرارداد صلحی که میان حضرت حسن (ع) و معاویه منعقد گشت جنگ خاتمه یافت. در این واقعه مهم تاریخی هم ردپائی از تقیه دیده نمی شود و امام مسلمین با اختیار حکمیت را برگزید اگرچه حدس می‌زد نتیجه دلخواه نخواهد بود.

وقتی به گفتار حضرت علی به خصوص در نهج البلاغه دقت شود نوع نگاه حضرت به وقایع بهتر روشن می شود و این مطلب به خوبی درک می گردد که هر آن چه حضرتش گفته و عمل کرده همه و

همه بر اساس صراحت بوده و هرگز دچار تقیه نشده است. امیر مؤمنان از مرگ هیچ باکی نداشته به ویژه وقتی این مرگ در راه انجام وظیفه دینی باشد و آخرین سخن او هم در محراب شهادت که فرمود: «فزت و رب الكعبه» (به خدای کعبه قسم فائز گشتم) به روشنی و صراحت حاکی از این مطلب است. از سویی حضرتش به دلیل برخورداری از شجاعت و نیروی شخصی و به اتکاء بیعت اکثر قریب به اتفاق مهاجر و تمام انصار با وی، آن قدر توانایی داشت تا در مقابل فشار تسلیم نشود، چنانکه تاریخ هم این عدم تسلیم را به خصوص در دوره حکومتش نشان می‌دهد. بنابراین موجبی برای تقیه وجود نمی‌داشت. از همه این‌ها مهم‌تر آن که در این دوره و شاید بتوان گفت در سراسر سده نخستین تاریخ اسلام آن قدر آزادی با رعایت موازین کلی اسلامی وجود داشت که هیچ کس مجبور نبود برای حفظ جان خود بر خلاف برداشتش از دین عمل نماید.

۲) حکومت حضرت حسن (ع)

صرف نظر از باور شیعه که حضرت حسن بن علی (ع) را برابر نص امام دوم می‌داند، مردم با درگذشت پدر آن بزرگوار به خلافت با وی بیعت کردند و لذا گروهی از مسلمانان حضرت حسن را در ردیف خلفای راشدین قرار داده و او را خلیفه پنجم می‌دانند. در سال چهارم هجری که امام علی (ع) به شهادت رسید مردم برای بیعت با امام حسن (ع) آماده شدند و آن حضرت فرمود: «شما با من بیعت می‌کنید که شنوا و مطیع باشید و به جنگ برخیزید با کسی که من با او بجنگم و صلح کنید با کسی که من با او صلح کنم.» مردم چون این جملات را شنیدند استشمام کردند که آن حضرت قصد صلح دارد و لذا بیعت نکرده و نزد حضرت حسین (ع) رفته و اظهار داشتند دستت را بده تا با تو بیعت کنیم چنان که با پدرت بیعت کردیم تا با گمراهان از مردم شام ستیز کند! امام حسین (ع) فرمود معاذ الله که من با شما بیعت کنم تا وقتی حسن زنده است و لذا مردم به امام حسن مراجعه کرده و با او بیعت کردند. (۱۲)

نقل این مطلب بدان جهت بود که بازگو شود مردم از روش حضرت حسن (ع) حدس می‌زدند که تمایل به جنگ ندارد و وقایع بعدی هم این نکته را ثابت کرد. چون با گذشت چهارماه و سه روز از بیعت، امام حسن (ع) قرارداد صلح با معاویه را در سال چهل و یکم هجری امضاء کرد.

موضوع صلح گرچه به صراحت فرمایش آن حضرت برای جلوگیری از خون‌ریزی بود اما نمی‌توان آن را از مقوله تقیه دانست چون اگر آن کار تقیه باشد چگونه است که در روایات امامی چنین عنوانی بر

آن مترتب نشده است.

در روایات شیعه از علت صلح بسیار سخن به میان آمده است ولی در آنها از تقیه به صورت جدی بحثی نشده و بیشتر تکیه بر منافع صلح است.

مرحوم علامه مجلسی پیش از آن که به شرح حال حضرت حسن (ع) بپردازد بابتی را به علت صلح اختصاص داده و در این باب روایاتی آورده شده است. از ابی سعید عقیصا نقل شده که گوید: «به امام حسن (ع) گفتم: یابن رسول اله چرا با معاویه سازش و صلح کردی در حالی که می دانستی حق با تو است نه معاویه و معاویه گمراه و یاغی است؟ حضرت فرمود: ای اباسعید آیا آن چنان که خدا گفته من حجت خدا بر خلق در روی زمین و امام ایشان بعد از پدرم علیه السلام نیستم؟ گفتم چرا! گفت آیا من همان کس نیستم که رسول الله صلی اله علیه و آله در باره ام و برادرم حسین فرمود: «حسن و حسین هر دو امامند چه ایستاده باشند و چه نشسته» گفتم چرا! حضرت گفت پس در این صورت من امام هستم اگر بایستم و من امام می باشم وقتی بنشینم. ای اباسعید علت صلح من با معاویه علت صلح رسول الله صلی اله علیه و آله است با بنی ضمیره و بنی اشجع و با اهل مکه در بازگشت او از حدیبیه...» (۱۳) در این روایت امام صلح خود را ناشی از تقیه نمی داند بلکه آن را مستند به تصمیم و تدبیر خود قلمداد می کند و مشابه صلح پیامبر با کفار. و پر واضح است که صلح رسول خدا در موارد یاد شده که معروف ترین آن صلح ها صلح حدیبیه است ناشی از تقیه نبوده بلکه براساس تدابیری بوده که پیامبر برای پیشبرد مقاصد خود به کار گرفته است و لذا همین صلح مبنای «هدنه» در باب جهاد گشته و فقیهان مستند «هدنه» (مصالحه) و سازش با کفار را، وقتی باید جهاد کنند، (آن هم حداکثر تا ده سال چون صلح حدیبیه هم ده ساله بود) صلح پیامبر با کفار قریش می دانند و به اصطلاح چنین حکمی را حکم اولیه تلقی می نمایند.

در همین مورد آورده اند که سلیمان بن صرد که بزرگ اهل عراق بود و هنگام مصالحه در کوفه حضور نداشت چون به کوفه آمد نزد امام حسن آمد و گفت: سلام بر تو! کسی که مؤمنان را خوار کرد (مذل المؤمنین)! امام حسن گفت و بر تو سلام بنشین پدر آمرزیده. سلیمان نشست و گفت شگفتی ما از بیعت تو با معاویه بر طرف نمی گردد در حالی که تنها در کوفه یکصد هزار جنگجو تو را حمایت می کردند و همه آنان مستمری خود را از بیت المال می گرفتند و فرزندان و موالی ایشان را هم باید بر آنان

افزود و این گروه غیر از شیعیان تو در بصره و حجازند! و تو برای خود هیچ ضمانتی در عهده دار شدن امور مسلمانان و سهمی در امارت نگرفتی؛ اگر تو وقتی این کار را انجام دادی و آن عهد و پیمان را می بستی چنان بود که موضوع را می نوشتی و گواهانی از مشرق و مغرب (کوفه و شام) بر آن به شهادت می گرفتی که این حکومت بعد از معاویه از آن تو باشد، کار بر ما آسان تر می بود اما معاویه آن را شفاها گفت و تو هم بدان رضایت دادی و او (معاویه) شنیدی که بدون پروا گفت: «من شروطی را با این گروه کردم و وعده‌هایی دادم و ایشان را به اموری امیدوار ساختم و این ها همه برای فرونشاندن آتش جنگ و فرو نشستن این فتنه بود و چون خدا ما را بر سخنی گردآورد و میان ما الفت برقرار ساخت هم اکنون همه آن ها زیر پای من است» و به خدا سوگند که او (معاویه) مقصودش جز نقض عهد نیست. بنابراین برای جنگ آماده شو و به من اجازه ده تا به کوفه روم و والی او را از آن جا بیرون کرده و خلع وی را از خلافت اعلام دارم و به همین نحو اعلام دارم که خدا کید خائنان را پیروز نمی گرداند.»

لازم است یادآور شد که گرچه مفاد قرارداد صلح با اختلاف نه چندان کم در کتب تاریخی آمده؛ اما هیچ سند مکتوبی که حاکی از تمام مواد باشد در دست نیست؛ در حالی که اغلب معاهدات این چنینی به صورت مکتوب در تاریخ آمده است و اشاره سلیمان هم به همین نکته است که لازم بود معاهده نوشته و امضا شود. مورخ مذاکره سلیمان با حضرت حسن (ع) را چنین ادامه می دهد: «پس از سخنان سلیمان دیگران هم که در مجلس حاضر بودند همانند وی اظهاراتی کرده و گفتند سلیمان را همراه ما به کوفه فرست و چون آگاه شدی که ما عامل معاویه را از آن جا بیرون کرده و خلع وی اعلام کردیم به ما ملحق شو.» (۱۳) «پس از این امام حسن لب به سخن گشود و خدا را ستایش کرد و گفت شما شیعیان و اهل مودت مائید و کسانی هستید که به خیرخواهی و همراهی و استقامت نزد ما شناخته شده اید و من آن چه گفتید فهمیدم و اگر من در کار دین و دنیا با حزم عمل می کنم، معاویه در قدرت بر من فزونی ندارد و تدبیرش بیش از من نیست و رأی من غیر از رأی شما است. خدا و شما را گواه می گیرم که من جز حفظ خون شما هیچ قصد دیگری نداشتم ...» (۱۴)

تقریباً همین مطالب با اندک تفاوتی در بحار الانوار هم آمده است. (۱۵) در این نقل که ظاهراً متفق علیه است امام علیه السلام تصریح دارد که از سطوت و تسلط معاویه بیم نداشته و او را با تدبیرتر از خود نمی داند تا به خاطر ترس از جان یا عرض یا مال خویش صلح را برگزیده باشد بلکه غرض حضرتش

حفظ جان مسلمانان و جلوگیری از خون ریزی بوده است. پس می‌توان صلح حضرت حسن (ع) با معاویه را همانند صلح پیامبر با مشرکان در حدیبیه که پیشتر بدان اشارت رفت نه تنها حکم اولیه اصلی تلقی؛ بلکه مبنای یکی از احکام شرعی تلقی کرد که چون در امر حکومت نزاعی در گیرد می‌توان به استناد این سنت با صلاحدید پیشوای مسلمانان با طرف مخالف، حتی وقتی موقعیتی چندان مقبول هم نداشته باشد، نه به خاطر قدرتش بلکه برای جلوگیری از خونریزی و آشوب، صلح کرد و تسلط او را بر امور پذیرا شد.

در این صورت یکی از احکام اصلی و اولیه اجرا شده نه آن که حکم الهی چیز دیگری بوده و امام بر اثر اکراه و رعایت تقیه چنین نموده است.

جالب آن که مرحوم سید مرتضی هم در مورد صلح امام حسن (ع) بیشتر تکیه بر تشخیص امام کرده نه بر تقیه. او می‌گوید: «ثابت شده که آن حضرت علیه السلام امام معصوم مؤید موقف با حجج ظاهری و ادله محکم است، پس لازم است که تسلیم جمیع رفتار او شد و آن کارها را حمل بر صحت کرد؛ اگرچه در این افعال کاری وجود داشته باشد که علت آن روشن نباشد و کاری که ظاهر آن چنان است که انسان از پذیرش آن ابا دارد...» (۱۶)

در این بیان که دنباله دارد مساله صلح موقوف به تشخیص امام (ع) شده و بر پیروان او تبعیت از چنین تصمیمی الزام گشته است، چنان که تبعیت از تصمیم پیامبر در مواردی که از جنگ دست بر می‌داشت و صلح را برمی‌گزید بر امت واجب بود.

به عبارت دیگر هرگاه امام تشخیص دهد که سازش به صلاح است حکم اولیه را اجرا می‌سازد نه آن که حکم اولیه همواره چنین باشد که امام موظف به جنگ و ناسازگاری است و اگر موجباتی برای حفظ جان یا مال فراهم شد می‌تواند از باب تقیه سازش کند. در مجموع می‌توان به طور قطع گفت امام حسن (ع) همانند پدر و جد بزرگوارش در انجام وظایف امامت از تقیه مصطلح استفاده نکرده و آن چه می‌خواست انجام دهد بدون پنهان کاری صورت داده است.

۳) امامت حضرت حسین (ع)

فاصله شهادت حضرت علی (ع) تا مرگ معاویه بیش از نوزده سال به درازا کشید و در این دوره چند حادثه مهم رخ داد. حادثه اول بیعت مردم با امام حسن (ع) بود که مدت حکومت آن امام بالغ بر سه ماه

واندی بیش نپایید. حادثه بعدی صلح امام است با معاویه که به لحاظ پیامدهای سیاسی واجتماعی از یک سو و به لحاظ مبنا قرار گرفتنش در امور حقوقی و مشروعیت حکومت از سوی دیگر، در تاریخ اسلام جایگاه ویژه دارد. سومین حادثه رحلت حضرت حسن (ع) است که بنابر باور شیعه عموماً و نظر بعضی مسلمانان دیگر و نیز قرائن و شواهدی که در دست است، این درگذشت طبیعی نبوده بلکه با خوراندن سم از سوی معاویه آن حضرت به شهادت رسیده است. (۱۷) چهارمین حادثه بیعت گرفتن معاویه از مردم بود برای ولایتعهدی یزید.

از این چهارحادثه مهم دومی وچهارمی بابحث پیش روکاملمرتبط است و می توانددیدگاه ونوع رفتار امامان معصوم یعنی حسنین علیهم السلام رابه لحاظ رعایت یاعدم رعایت آن بازگوکند.

در خصوص واقعه صلح پیشتر سخن گفته شد و جا دارد به جریان بیعت بر ولایتعهدی یزید که امر بی سابقه‌ای در اسلام بود اشاره‌ای شود، چه این رویداد با بحث جدال فراوان و تند همراه بود. چگونگی این رویداد در تاریخ به صورت مفصل آمده ودراین جانکاتی از این رخداد که می تواند مرتبط با بحث تقیه باشد بازگو می گردد. گرچه معاویه برآن بود تا حکومت را در دودمان خود موروثی سازد و یزید را، که می دانست پس از مرگش قادر به جذب مردم نیست، به ولایتعهدی بگمارد تا بعد از او دچار مخالفت نشود، ولی این کار با وجود امام حسن (ع) نمی توانست صورت پذیرد؛ چون یکی از شرایط صلحنامه آن بود که معاویه کسی را بعد از خود به جانشینی منصوب نکند و انتخاب حاکم جامعه بر عهده شورا باشد. با شهادت آن امام این مانع برطرف شد و معاویه با این تصور که مشکل عمده دیگری دراین راه وجود ندارد اقدامات خویش را برای ولایتعهدی یزید شروع نمود و سرانجام با تدابیر و نیرنگهایی که به خرج داد توانست حداقل در ظاهر موافقت جمع را به دست آورد.

تفصیل ماجرا در تاریخ آمده اما نکته قابل تأمل این است که معاویه ازپنج تن که صحابی زاده ودارای مرتبت والایی در جامعه اسلامی بودند خوف داشت و بر آن بود تا موافقت ایشان را در ولایتعهدی یزید کسب کند. این پنج تن عبارت بودند از: حسین بن علی، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و عبدالرحمان بن ابی بکر.

معاویه در سال پنجاه و ششم هجری که در راه حج به مدینه آمد برای بیعت با ولایتعهدی یزید مذاکراتی با ایشان داشت و این مذاکرات در کتاب «الامامه و السیاسه ابن قتیبه» و دیگر کتب تاریخ

مذکور است.

این مذاکرات، که حضرت حسین (ع) هم در آن شرکت داشته و بیشتر معاویه برآن بوده تا موافقت یا حداقل سکوت آن حضرت را؛ به خصوص به دست آورد که موفق نمی‌شود، حاکی از این است که این گروه مخالف می‌توانسته بدون ترس، مخالفت خود را؛ حتی با عباراتی تند بیان کند.

فراموش نباید کرد که معاویه پیشتر گروهی از شیعیان و بزرگان مسلمین چون حجر بن عدی و عمرو بن حمق را که با رویه او موافق نبودند به شهادت رسانده بود، بنابراین چنین ترسی وجودداشت که این انسان جاه طلب مخالفان باولایتعهدی یزید را هم بکشد و با وجود همچو احتمال معقولی هیچ یک از آن پنج تن کوتاه نیامده و همه با ولایتعهدی فرزندش مخالفت ورزیدند.

رفتار این چهار صحابی زاده گرچه ملاک مهم و خوبی است برای عدم مشروعیت حکومت یزید اما نوع عمل امام حسین (ع) که سومین امام شیعیان می‌باشد به لحاظ رعایت تقیه یا عدم رعایت آن مرتبط با بحث فعلی است.

در میان این پنج تن هیچ یک به تندی حضرت ابا عبدالله (ع) با درخواست معاویه برخورد نکرد و آن حضرت بود که چه در مدینه، وقتی معاویه آمده بود تا با مذاکره نظر مساعد آن حضرت را جلب نماید و چه در مکه ای که پیشتر با حضرتش در این خصوص داشت، شدیداً به مخالفت برخاست و اعمال زشت معاویه را بازگو کرد.

معاویه پیش از آن که به مدینه بیاید برای هر نفر نامه نوشت و از آنان خواست با ولایت عهدی یزید موافقت نمایند که هیچ یک خواسته او را برآورده نکردند و کتباً پاسخ منفی دادند. در این میان پاسخ حضرت حسین (ع) مفصل تر و تندتر است که ذیلاً قسمتی از آن آورده می‌شود: «نامه‌ات را دریافت کردم و در آن یادآور شده بودی که به تو گزارش هائی از من رسیده که گمانش را بر من نمی‌بری چون من از آن بیزارم و نیکی‌ها را جز خدای تعالی رهنمون و استوار کننده نیست. اما این که گفته‌ای به تو چیزهایی رسانده‌اند همانا سخن چینی که می‌خواهند جمع را به تفرقه وا دارند چنین کرده‌اند و دروغ گفته و من قصد جنگ و اختلاف افکنی ندارم و خوف خدا را دارم در ترک این عمل از تو و از گروهت که پیمان شکن و حلال کننده می‌باشید. گروه ظالم و یاران شیطان رجیم، مگر تو قاتل حجر (بن عدی) و یاران نمازگزار خدا ترسی که بدعت‌ها را رو می‌کرد و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود نبودی

که آنان را ظالمانه و از روی دشمنی کشتی در حالی که به آنان پیمان و میثاق مؤکد عرضه داشته بودی و این کار تجری بر خدا و خوار شمردن پیمان او است.

آیا تو قاتل عمرو بن الحمق که صورتش را عبادت خدا پیر و چروکیده کرده بود نبودی؟ تو او را با این که امان داده بودی نکشتی...». نامه با برشمردن خطاها و مظالم معاویه ادامه می یابد و امام می فرماید: «من هیچ فتنه ای را بزرگ تر از امارت تو نمی دانم ... و هیچ چیز را افضل از جهاد با تو نمی شناسم و اگر آن را انجام نداده استغفار می کنم و از خدا می خواهم توفیق عطا کند در آن چه دوست دارد و بدان راضی است.» آنگاه حضرت می نویسد: «بدان که خدا را کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده و همه را در آن درج می کند. و بدان که خدا فراموش کننده، کشتارهایت که از روی گمان و دستگیرهایت با اتهام صورت پذیرفت و سپردن کار حکومت به بیجه ای که شراب می نوشد و با سگ ها بازی می کند، نخواهد بود. تو را جز در به هلاکت افکندن خود و نابود ساختن دینت و به بدبختی رساندن رعیت نمی بینم.» (۱۸)

این نامه و مذاکراتی که معاویه با آن امام در مدینه در این خصوص داشته و حضرتش بی پروا حتی سخن از رویارویی خونین با وی می کند همه و همه می رساند که هرگز حضرت حسین (ع) از مقوله تقیه استفاده نکرده؛ با این که احتمال قتل هم وجود داشته است و حتی در بعضی از مآخذ آمده که معاویه در مذاکرات مدینه مخالفان را به حمله شامیان تهدید هم کرده است.

از همه این ها مهم تر آن که حضرت ابا عبدالله (ع) به خوبی می دانست که برادر بزرگوارش چگونه شهید شده، شهادتی که معاویه با شنیدن خبر آن سخت خشنود گشت و حتی گفته شده «او و کسانی که با وی بودند سجده شکر به جا آوردند.» (۱۹)

بعد از این واقعه تا واقعه کربلا حوادث مختلفی رخ داده که در هیچ یک امام کوتاه نیامده و آن چه را لازم می دانسته بیان و عمل کرده است .

البته تا زمان مرگ معاویه ، آن حضرت با این که مبارزه با وی را لازم می دانست به احترام امام حسن و رعایت مفاد قرارداد صلح، اگرچه معاویه بدان پای بند نبود، هیچ اقدام عملی علیه معاویه صورت نداد و در عین حال به خواسته های او هم که مهم ترینش پذیرش ولایتعهدی یزید بود تسلیم نشد. بعد از مرگ معاویه و روی کار آمدن یزید روش امام حسین (ع) روشن است و همگان از آن آگاه. آن

چه باعث شد حضرت حسین (ع) در مقابل یزید بپا خیزد، افزون بر نامشروع بودن حکومت او، دعوت مردم از آن حضرت برای امارت بود. چنان که همین مردم بعد از قتل عثمان برای بیعت با پدرش هجوم آوردند. در همین برهه هم وقتی مردم نقض عهد کرده و کار به خونریزی کشید حضرت برابر رویه پدر و برادر خود از جنگ خودداری کرد و خواست که از کربلا به مدینه بازگردد و در این جا بود که کوفیان از او خواستند با یزید بیعت کند و یا کشته خواهد شد که باز هم حضرت کشته شدن را بر بیعت ترجیح داد و نه تنها تقیه نکرد بلکه با شهامت ایستاد تا به شهادت رسید.

پس از شهادت امام حسین (ع) شیعیان دچار شکنجه و آزار والیان اموی به خصوص حجاج بن یوسف می شدند و این افراد هم دست به تقیه نزده بلکه تا پای جان برابر عقیده خود پایدار ماندند. در اصول کافی آمده که «یحیی بن ام الطویل در کناسه کوفه ایستاد و با صدای بلند فریاد زد ای گروه اولیاء اله! ما از آن چه می شنوید بیزاریم. هر کس علی را دشنام دهد لعنت خدا بر او باد و ما از آل مروان و از آن چه به جای خدا می پرستند بیزاریم...» (۲۰)

این رفتار حاکی از عدم رعایت تقیه است تا جائی که برای بعضی موجب سؤال شده که چرا این شخص، که حجاج دست و پایش را قطع کرده و او را کشت و کسانی دیگر، تقیه رارعایت نکرده اند؟ در پاسخ به این سؤال گفته اند: «این افراد از بزرگان اصحاب ائمه بوده و از سوی ایشان مأذون بوده اند تا تقیه را ترک کنند.» (۲۱)

این اظهار نظر که به خوبی عدم رعایت تقیه را بازگو می کند و در حاشیه روایت کلینی آورده شد، سخن بی دلیلی است و نمی توان ادعا کرد که ایشان مجاز بوده اند تقیه را رعایت نکنند بلکه آن چه بیشتر محتمل است و در مباحث بعدی هم بدان پرداخته خواهد شد این است که در آن دوره تقیه متعارف نبوده است.

ب. دوره دوم و آغاز گرایش به تقیه

این دوره که به لحاظ تاریخ فعالیت های تشیع از آغاز امامت امام چهارم شروع و با ولایتعهدی امام هشتم پایان می یابد، دوره ایست که در آن آرام آرام فعالیت های مخفیانه طرفداران خاندان پیامبر شروع می شود. واکنش تندی که دستگاه خلافت اموی علیه معترضان پس از واقعه کربلا، بخرج داد، زمینه را برای

فعالیت های زیرزمینی و پنهانکاری در اظهار تمایلات سیاسی جهت رسیدن به اهداف مورد نظر گروه های مختلف فراهم ساخت. اینک باید دید علل گرایش به چنین روشی چه بوده است؟

(۱) انگیزه گرایش به تقیه

چنانکه گفته شد در جامعه اسلامی عمل و گفتار دینی صریح و روشن بود و مسلمانان در روابط سیاسی و حکومتی که تاحدزیادی پنهان کاری را می طلبید مخفی کاری را روا نمی دانستند تا جایی که منافقان هم در زمان حیات پیامبر اسلام (ص) که کم و بیش هواخواه حکومت بر مدینه بودند، در این خواسته پنهان کاری قابل توجهی نداشته به طوری که افراد نفاق پیشه شناخته شده بودند و شاید به همین جهت بعضی از محققان تاریخ اسلام؛ منافقان را بی طرفانی می دانند که ایمان پا بر جا و استواری به دین اسلام نداشته اند!

این صراحت و دوری از پنهان کاری که از جامعه پیش از اسلام هم چنان باقی مانده بود در قالب حکومت داری رنگ باخت و جای خود را از سوی حاکمان به تجسس برای یافتن دشمنان و از سوی مخالفان حکومت به استتار با هدف مبارزه با حکومت داد.

روی کار آمدن امویان، که مبتنی بر خدعه در امر حکمیت بود، چندان به صراحت و آزادی در امور حکومتی لطمه نزد، بدان حد که مساله ولایتعهدی یزید در محیطی پر قیل و قال مطرح شد و مخالفان با تندی و بدون پرده پوشی نظر خود را ابراز داشته و معاویه هم که سخت طالب این امر بود بدون پرده پوشی خواسته خود را ابراز می داشتند و نظر مخالفان و موافقان را استماع می کرد.

پس از آن که این حکومت تا حدی نهادینه شد، معاویه که خانواده اش نه تنها سابقه خوبی در اسلام نداشت بلکه به مخالفت با اسلام معروف بودند و به عکس طرف مقابلش یعنی بنی هاشم و در راس آنان حضرت علی (ع) از سابقه درخشان غیرقابل انکاری برخوردار بودند، بر آن شد تا پیشینه سوء خانواده خود را کم رنگ کرده و چهره حضرت علی را مخدوش نماید و این کار را با ممنوع کردن ذکر فضائل علی (ع) و حتی توصیه به دشنام (سب) و جعل احادیث در فضیلت پدر خود ابوسفیان شروع کرد تا جایی که این تاریخ سازی منجر به محدودیت، زندانی کردن و قتل شیعیان گشت.

والیانی که از سوی حکومت شام در مناطق شیعه نشین منصوب می شدند مأموریت داشتند تا شیعیان را یافته و آنان را از ذکر فضائل امامشان ممنوع سازند.

زیاد بن ابیه و حجاج بن یوسف دو تن از والیان دستگاه اموی بودند که هر دو مدتی کوفه را تحت نفوذ خود داشته و این دو والی درآزار شیعیان بیش از آن چه دمشق مرکز خلافت اسلامی به آنان دستور می داد، عمل می کردند.

در تاریخ آمده که معاویه به عاملان خود نوشت که شهادت هیچ یک از شیعیان علی و اهل بیتش را نپذیرند و شیعیان عثمان و دوستدارانش را به خود نزدیک سازند و آنان که فضائل عثمان را نقل می کنند در مجالس خود در جایگاه خاصی قرار داده و مورد محبت و اکرام قرار دهند و از سویی مقرر داشته: «تا هر کس بر او گواهی دهند که علی و اهل بیتش را دوست دارد، نامش را از دیوان حذف کرده و مستمری وی را قطع نمایند.» (۲۲)

جالب آن که چنین برخوردی اگرچه ناعادلانه و نامشروع می بود اما در مقابل آن چه عمال معاویه می کردند ملایم و سهل می نمود. چون زیاد و حجاج نهایت قساوت را در خصوص شیعیان به خرج می دادند تا جایی که کسی را به زندقه و کفر متهم می ساختند تحملش برای حجاج راحت تر بود تا این که کسی را به دوستی با علی نسبت دهند. گویند مردی نزد حجاج آمد و گفت پدر و مادرم مرا عاق کرده و نامم را علی نهاده اند و من فقیر و محتاجم، حجاج را این سخن خوش آمد و دستور داد به او کاری بدهند. همچنین زیاد در پی یافتن شیعیان علی به هر مخفیگاهی سرمی زدودستور تفتیش میداد و چون به شیعه‌ای دست می یافت دست و پایش را قطع کرده و یا چشمانش را کور می کرد و برای عبرت دیگران جسدی جان یانیمه جان این قربانیان را بر درخت های خرما به صلیب می کشید. (۲۳)

دستور معاویه در مقابل آن چه این نوکران کینه‌توز او انجام می دادند بسیار ملایم به نظر می رسد. در روایت شیعه از این گونه آزارها نسبت به دوستداران اهل بیت به خصوص حضرت علی بن ابیطالب (ع) فراوان یاد شده است.

صدوق نقل می کند: «دو تن از موالی حضرت علی (ع) را حجاج بن یوسف بازداشت کرد و به یکی از آنان گفت از علی تبری بجوی! او گفت اگر تبری نجویم مجازاتم چیست؟ حجاج گفت خدا مرا بکشد اگر تو را بقتل نرسانم، بنابراین خود انتخاب کن قطع دو دستت یا دو پایت را. آن مرد به حجاج گفت در اینها قصاص است! حجاج گفت به خدا سوگند که تو را صاحب لسان (زبان دراز) می بینم و گمان نمی کنم که بدانی آفریننده‌ات کیست؟ مرد گفت او کسی است برای هر ظالمی در کمین گاه است! آن گاه دستور داد

دست و پایش را قطع کنند و بدار بیاویزندش. سپس از دیگری پرسید که تو را چه نظری است و او گفت من هم نظر دوستم را دارم و حجاج دستور داد وی را بکشند. (۲۴)

تا این زمان صراحت لهجه و رفتار در میان مخالفان بنی امیه که عمدتاً شیعه مذهب بودند به وفور وجود داشت و شیعیان پنهان کاری و بر خلاف باور خویش سخن گفتن را روا نمی‌دانستند. اما رفته‌رفته شرایط زمان و پیچیدگی مبارزه با امویان مخالفان را بر آن داشت تا از رویه پنهان کاری استفاده کرده و آن را نه تنها مخالفت با مروت و مردانگی ندانند بلکه آن را عملی مدبرانه برای مقابله با دشمن تلقی کنند.

پس از شهادت امام حسین قیام هائی علیه بنی امیه صورت گرفت و محور همه این قیام‌ها خون خواهی حضرت حسین و بازگرداندن حکومت به خاندان پیامبر بود. اما تا حدود پنجاه سال پس از واقعه کربلا، که قیام‌ها و شورش‌هایی در این زمینه رخ می‌داد، در این وقایع هیچ یک از افراد خاندان پیامبر (بنی هاشم) مستقیماً حضور نداشتند و نزدیک‌ترین افراد به آن حضرت که امام سجاد بود در مدینه به عبادت و ترویج حدیث مشغول بود و در هیچ یک از وقایع دخالتی نمی‌فرمود.

در پایان قرن اول هجری است که افرادی از دودمان پیامبر اسلام پا به عرصه مبارزه نهاده و کم و بیش در رأس قیام‌ها قرار گرفتند.

این افراد برای مبارزه با امویان دو رویه را برگزیدند، یکی رویه مبارزه آشکار و دیگری مبارزه پنهان (استتار).

قیام زید فرزند امام سجاد که قیام قابل توجهی بود، اگرچه به شهادت وی و فرزندش یحیی منجر گشت از نوع نخست و مبارزه عباسیان از نوع دوم بود و لذا می‌توان گفت برای نخستین بار در تاریخ سیاسی اسلام تحت عوامل فشار بنی امیه مبارزه مخفیانه وسیله فرزندان عباس بن عبدالمطلب (عموی پیامبر اسلام) پایه گذاری شد.

این دو نحو مبارزه در عرض هم صورت می‌گرفت و به همین جهت حدس زده می‌شود که رقابت فرزندان حضرت علی (ع) و فرزندان عباس که هر دو از ناحیه پسر عمو بودن به پیامبر اسلام منتسب بودند، از همان آغاز مبارزه، شکل گرفت.

واژه‌های «سر» و «امر» که حاکی از دسترسی به حکومت است در گویش سیاسی طرفین مشاهده

می‌شود؛ با این تفاوت که فرزندان حضرت علی در ابتدا یا با همان صراحت و بدون پرده پوشی دست به مبارزه زدند و یا به طور روشن از امر حکومت دوری جستند و در پی کارهای فرهنگی رفته ولی پس از توفیق عباسیان آنان هم نوعی مبارزه مخفیانه در امر حکومت را شروع نمودند.

شاخه دیگری از همین دودمان که عمدتاً از تبار حضرت حسن (ع) بودند در زمان خلافت عباسیان دست از مبارزه علنی برداشته و مبارزات آنان تحت عنوان قیام سادات حسن در تاریخ مسطور است. اما فرزندان امام حسین پس از استقرار حکومت عباسیان مبارزه مخفیانه را در شکل ترویج احکام وجه همت خود قرار داده و لذا از این تاریخ به بعد تقیه در امر حکومت رفته رفته یکی از باورهای شیعیان شد. البته بعدها و به خصوص در نیمه دوم قرن دوم این واژه در بیان احکام دینی هم، چنان که در آغاز این مقال بدان اشارت رفت، کاربرد پیدا کرد ولی نکته حائز اهمیت آن است که در این حوزه هم وقتی تقیه به کار رفته که پای حکومت و بیم خطر احساس شود.

۲) چگونگی به کارگیری تقیه

پس از قیام زید، که در میان قیام‌های متعدد دی که برای خون‌خواهی امام حسین (ع) از یک سو و مقابله با حکومت امویان و تشکیل حکومتی مردمی و وابسته به خانواده پیامبر (ص) از سوی دیگر، قیامی حساب شده و با رهبری نوه آن امام شهید شکل گرفت و منجر به شکست و تحت تعقیب قرار گرفتن فرزند او به نام یحیی شد و یحیی به خراسان فرار کرد و در جوزجان به قتل رسید، (۲۵) طرفداران خانواده پیامبر که «آل رسول» خوانده می‌شوند رفته رفته بر آن شدند تا مقدمات کار (امر) (۲۶) را کاملاً مخفیانه فراهم نمایند.

شروع این کار با دعوتی است که به نام «الرضا من آل الرسول» (هر کس از خانواده پیامبر که مردم به حکومت او راضی شوند) در شرق جهان اسلام و عمدتاً خراسان شروع و پس از علنی شدن به کوفه (مرکز تشیع) باز می‌گردد و مردم با ابوالعباس سفاح اولین خلیفه عباسی بیعت می‌کنند. این مرد که از نسل عباس عمومی پیامبر است حکومت را با بیعت مردم و انتسابش به پیامبر (ص) عهده دار شد.

قابل ذکر است که در مقابل عباسیان علویان که هر دو از بنی هاشمند قرار داشتند و هر دو خانواده در سلسله ذکور فرزندان عموهای پیامبر محسوب می‌شدند. علویان با انتساب به علی بن ابی طالب و عباسیان با انتساب به عبدالله بن عباس. و ابوطالب و عباس هر دو عموهای مورد احترام حضرت رسول

بودند.

تاریخ می گوید دعوت مردم به «رضا من آل الرسول» که عمدتاً وسیله ابومسلم خراسانی صورت گرفت مخفیانه بوده و حتی امامی که به این دعوت مشروعیت می داد و مردم با نماینده او (ابومسلم) بیعت می کردند از نظر مردم مستور بود.

از این زمان به بعد است که وابسته گان به خاندان پیامبر (ص) در کار حکومت که خود را در آن بیش از دیگران ذیحق می دانستند پنهان کاری را به عنوان یک ابزار سیاسی به کار گرفتند و می توان گفت واژه تقیه به معنایی که بیان شده وارد حوزه سیاست دینی شد.

پس از استقرار حکومت پردوام عباسیان، که بنابر عادت، تاریخ نویسان شرح حال خلیفگان را به رشته تحریر در آوردند، چگونگی آغاز خلافت را با بحث امامت که برخاسته از آموزه‌های تشیع است شروع کردند. (۲۷) و بحث «استتار» و «اسرار امامت» را در زندگی محمد فرزند علی فرزند عبدالله فرزند عباسی مطرح ساختند.

به نظر می رسد داعیه حکومت از علی فرزند عبدالله شروع شد و او جسته گریخته می گفت این «امر» به خانواده وی خواهد رسید (۲۸) و می خواست فرزند خود را وصی خویش قرار دهد ولی از مخاطراتی که وجود داشت بیمناک بود و لذا فرزند دیگرش به نام سلیمان را در ظاهر وصی قرار داد تا از طریق او وصی بودن محمد اعلام شود. (۲۹)

و در این مورد است که رفته رفته در صدد بر پا داشتن حکومت بر می آید منتها مخفیانه و حتی به هواداران خود توصیه می کند که هیچ سخنی در این باره با کسی نگویند. (۳۰)

محمد اولین کسی است که لقب امام می گیرد و هواخواهانی گرد می آورد که تعدادشان در کوفه به سی نفر بالغ می گردد و جز این سی تن کس دیگری او را نمی شناخته و چون دیگران از نام و مشخصات امام پرسش می کردند می گفتند: «او ما را امر به کتمان نامش کرده تا ظهور کند.» (۳۱)

محمد هنگام مرگش «اسرار و ودایع» امامت را به فرزندش ابراهیم وا می نهد. دعوت عباسیان از زمان اعلام امامت محمد تا وقتی که اولین خلیفه آنان معرفی شد و مردم با او بیعت کردند، همواره در پرده استتار بود و همه داعیان و در راسشان ابومسلم خراسانی مشخصات امام را بیان نمی کردند و مردم هم، جز خواص، امام عباسی را نمی شناختند و این استتار برای حفظ جان وی بود که همواره در معرض

تهاجم بنی امیه قرار داشت و به همین جهت می‌توان گفت آن چه مورد عمل قرار می‌گرفت روشی بود که بعداً در مذهب شیعه به نام «تقیه» مصطلح گشت.

جالب است یادآور شود که مقوله «خمس»، هم که بعدها یکی از فروع مذهب شیعه قلمداد شد و پشتوانه مالی برای شیعیان گشت، برای اولین بار در نهضت عباسیان اعمال شد و گروندگان بدین نهضت موظف بودند یک پنجم (خمس) سودهای به دست آمده از کسب و کار (ارباح مکاسب) خود را برای پیشبرد و تدارک هزینه‌های دعوت به نمایندگان امام پرداخت کنند (۳۲) و گویا عمده این اموال نزد ابوسلمه خلال که به نام «وزیر آل محمد» (۳۳) معروف شده بود و به دستور خلیفه عباسی در همان آغاز کار خلافت به قتل رسید، گردمی آمد.

عباسیان که به نام «آل رسول» داعیانی به اطراف، به خصوص شرق جهان اسلام و به ویژه خراسان گسیل می‌داشتند، کار خود و نام پیشوای (امام) خویش را مخفی می‌داشتند و بسیاری از شیعیان بر آن باور بودند که پس از فرا رسیدن دوره ظهور فردی از خاندان حضرت علی (ع) در رأس حکومت قرار خواهد گرفت و بر اساس چنین باوری بود که ابوسلمه خلال نامه‌ای خدمت امام صادق (ع) نوشت که خود را برای بیعت گرفتن از مردم آماده سازد (۳۴) ولی آن حضرت بدان نامه پاسخ نداد و همین هواخواهی موجب شد که ابوسلمه کشته شود. (۳۵)

۳) برخورد امامان شیعه با حکومت

صرف نظر از باور قطعی و اصولی شیعه که حکومت را، پس از رحلت پیامبر، به استناد امر خدا از آن حضرت علی (ع) و یازده فرزندش می‌دانند، در طول قرن اول هجری و به خصوص پس از قتل عثمان فعالیت‌هایی صورت گرفت تا چنین حقی به دودمان پیامبر بازگردانده شود و در این راه تلاش‌های سیاسی و نظامی فراوانی چه وسیله امامان و چه از سوی هواخواهان آنان صورت گرفت و سرانجام با تکیه بر حق «آل رسول» عباسیان چنان که اشاره شد توانستند زمام حکومت جامعه اسلامی را به دست گیرند و دیگر شاخه‌های این خاندان و به خصوص فرزندان امام علی (ع) که عمدتاً به دو گروه (فرزندان امام حسن و فرزندان امام حسین) تقسیم شده بودند و هر دو گروه خود را بیش از عباسیان ذیحق می‌دانستند، کنار نهند و حتی با آنان مقابله و مبارزه نمایند.

فرزندان امام حسن برای به حکومت رسیدن و کنار زدن عباسیان به مبارزات نظامی روی آوردند و

چند برخورد خونین میان آنان و خلافت نوپای پسر عموهایشان رخ داد که معروف ترین و خونبارترین این برخوردها جنگ محمد (معروف به النفس الزکیه) فرزند عبدالله فرزند امام حسن (ع) است که پس از مکاتباتی با منصور اولین خلیفه عباسی سرانجام در محلی نزدیک مدینه با سپاهیان منصور به ستیز برخاست و به قتل رسید و سر او را نزد منصور بردند.

او داعیه خلافت داشت و بر آن بود که خلافت حق خاندان علی (ع) است و شاید به همین جهت امام مالک، پیشوای فقه مالکی، فتوا داد که مردم مدینه می توانند بیعت با منصور را که بر اثر فشار صورت گرفته نادیده انگارند و با محمد بیعت کنند. (۳۶)

پس از او برادرش ابراهیم با همان ادعا در محلی به نام «باخمري» نزدیک کوفه با لشکریان منصور درگیر و شهید شد و به نام «شهید باخمري» معروف گشت. قیام های دیگری هم از سوی فرزندان امام حسن (ع) صورت گرفت که بیشتر آن ها به شکست انجامید تا این که موازی با خلافت عباسیان امارت سادات حسنی در منطقه گیلان و مازندران پا گرفت.

فرزندان امام حسین که همه از طریق امام سجاد (ع) به امام سوم منتسب می شدند؛ مبارزه سیاسی، آن هم با ابزار «تقیه»، را برگزیدند و ضمن تثبیت موقعیت خود در مقام امامت و ترویج معارف دینی در فرصت های مناسب از حق پامال شده خود سخن به میان آورده و به همین جهت خلیفگان عباسی نسبت به امامان شیعه حساسیت ویژه به خرج داده و همواره آنان را تحت نظر داشته و گاه ایشان را به زندان می افکندند.

در این برهه تاریخی است که شیعه با بیانات امامان خود متضمن اصطلاحاتی چون «حق ما»، «امر ما»، «سر ما»، «افشاء و کتمان سر ما»، و عباراتی از این قبیل مواجه و گروهی از خاصان شیعه به نام «اصحاب سر» معروف شدند. این گروه کسانی بودند که سخت مورد اعتماد امامان شیعه بوده و بعضی از آنان در دستگاه خلافت که حضور شیعیان را در دستگاه خود بر نمی تافتند، دارای مناصبی بوده و در خفا به نفع تشیع فعالیت می کردند. نکته قابل توجه این است که تقریباً اکثر قریب به اتفاق روایات مربوط به تقیه از امام پنجم و ششم شیعه است که در دوره آغازین حکومت عباسیان می زیستند، نقل شده و چند روایت هم از امام هفتم در دست است ولی پس از ولایتعهدی امام رضا (ع) که فعالیت سیاسی شیعه علنی می شود روایتی در خصوص لزوم تقیه در دست نیست بلکه به عکس بعضی روایات

اشاره به پایان دوره تقیه دارد.

به عنوان نمونه به چند روایت متضمن لزوم تقیه در مقابل مخالفان آن هم در کار حکومت که با واژه «امر» از آن یاد شده آورده می شود.

از امام سجاد مربوط به قاضی قرار دادن حکام جور نقل شده است: «که چون شما در میان سلاطین ظالم قرار گرفتید به نزد قاضیان آنان طرح دعوا کنید و خود را معرفی مسازید تا کشته شوید و اگر به احکام ما عمل کنید برایتان بهتر است.» (۳۷)

لازم است یادآور شود که مقصود از حکام جور در روایات شیعه گاه قاضیانی اند که موازین فقهی شیعه را به کار نمی بردند و گاه خلفای وقت و کارگزاران آنان می باشد.

داود الرقی می گوید: «ما گروهی بودیم که امام صادق در منزلش اموری را برای ما بازگو می کرد و چون خواستیم برویم آن حضرت در کنار در خانه اش به ما رو کرد و فرمود خدا شما را رحمت کند «امر ما» را اشاعه ندهید و با هیچ کس جز کسانی که اهل آن باشند در مورد آن سخن مگویید، همانا کسانی که «سر ما» را افشاء می کنند بیش از دشمنان ما برای ما زحمت افزایشند، بروید که خدای شما را رستگار سازد و «امر ما» را اشاعه مدهید.» (۳۸)

ابو یعفر از امام صادق نقل می کند که فرمود: «... به وسیله تقیه خود را پنهان نمایید که ایمان ندارد کسی که تقیه نکند شما چون زنبوران عسل در میان پرندگانید اگر پرندگان بدانند که درون زنبور عسل چیست همه آن را خواهند خورد و چیزی از آن فروگذار نخواهند کرد، و اگر مردم بدانند که در اندرون شما چیست و ما اهل بیت را دوست دارید با زبان خود شما را خواهند خورد و در خفا و آشکار شما را نابود خواهند ساخت و خدا رستگار سازد بنده ای از شما را که بر ولایت ما باشد.» (۳۹)

اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) آورده که در مورد سخن خدا که می گوید «هیچ اسراف کاری مکن.» (۳۹) فرمود: «در ولایت علی (ع) اسراف مکنید.» (۴۰)

در زمان امام رضا هم پیش از ولایتعهدی ایشان کم و بیش سخن از تقیه به میان آمده منتهی به صورت صریح اشاره بدان دارد که تا بر پا شدن حکومت شیعه (خورج قائم) رعایت تقیه لازم است.

حسین بن خالد نقل می کند: «علی بن موسی الرضاعلیهم السلام گفت: دین ندارد آن که پارسایی ندارد و کسی که تقیه ندارد ایمان ندارد. به آن امام گفته شد (تقیه) تا چه وقت؟ و امام فرمود تا وقت

معلوم و آن روزی است که قائم ما اهل بیت خروج کند و هر آن کس که تقیه را پیش از بیا خاستن قائم ماترک نماید از ما نیست.» (۴۲)

اما چنان که بعداً خواهد آمد با گذشت زمان و پس از ولایتعهدی آن امام و به رسمیت شناخته شدن حق امامان شیعه در تصدی حکومت، ولوبه صورت محدود، رعایت تقیه بدان شدت توصیه نمی شده است. افزون بر بیان؛ در عمل نیز امامان به تقیه رو آورده چنانکه در روایات منعکس است.

در روایتی آمده: امام صادق (ع) فرمود: «روزی در حیره به دیدار ابوالعباس (خلیفه عباسی) رفتم و او پرسید که چه نظری در مورد روزه امروز داری؟ امام گفت این موضوع به نظر امام بستگی دارد، اگر روزه بگیرد روزه می گیریم و اگر افطار کند افطار خواهیم کرد. ابوالعباس گفت هان! ای پسر برای من غذا حاضر کن و من (امام صادق) هم با او غذا خوردم و من به خدا سوگند می دانستم که آن روز از ایام ماه رمضان است. بنابراین شکستن روزه و قضاء آن برایم آسان تر بود تا گردنم زده شود و خدا را پرستش نکنم.» (۴۳)

عید فطر که در آن امام مسلمانان نماز را با جماعت برگزار می کند همواره جنبه سیاسی داشته و اعلام آن از شئون حکومت بوده و باور نداشتن بدان نوعی مخالفت با حکومت تلقی می شده به خصوص وقتی این عدم باور از سوی کسی باشد که حاکمیت را به رسمیت نمی شناسد.

هم اکنون هم در جامعه ایران گاه و بیگاه مساله حلول ماه شوال دچار تنش بین حکومت و مراجع دین می شود. در مقابل؛ آن قسمت از مراسم یا احکام دینی که برابر موازین مذهب شیعه بر خلاف باور اهل سنت بوده ولی ارتباط چندانی با مسائل سیاسی و حکومتی نداشته دچار تقیه در عمل و اظهار نظر نمی شده است، هر قدر هم که حائز اهمیت بوده است.

مساله روابط زن و مرد که در قرآن مجید بارها بدان اشارت رفته و موارد روا و ناروا بودن آن «با حساسیت ویژه بیان شده و جامعه هم عموماً بدان واکنش خاص نشان می دهد و اتفاقاً در قسمتی از احکام آن، بین مذهب شیعه و مذاهب اهل سنت تفاوت فاحش وجود دارد، در بیان امامان (ع) دچار تقیه نشده است. یکی از این موارد نکاح منقطع (متعّه) است که شیعه به مشروعیت آن معتقد است و اهل سنت چنین ازدواجی را مساوی با زنا تلقی می کنند. (۴۴) در این مساله که از دیرباز مطرح بوده هرگز تقیه روی نداده است، نه در عمل و نه در بیان حکم.

در روایتی آمده که شخصی حکم نکاح منقطع را از امام باقر (ع) پرسید و امام فرمود: «خدا آن را در قرآن و بیان پیامبر حلال کرده بنابراین تا روز قیامت حلال خواهد بود. پرسش کننده گفت: کسی مانند شما چنین می گوید در حالی که عمر آن را حرام کرده و مردم را از آن بازداشته است؟! امام فرمود حتی اگر عمر هم چنین کرده باشد. آن مرد گفت تو را به خدا پناه می دهم در این که حلال بشماری کاری را که عمر حرام کرده، امام به او گفت تو بر قول یارت باش و من بر سخن رسول خدا...» پس از این آن مرد گفت آیا تو را خوش می آید که زنان خانواده و دختران و خواهران و دختران عمو و عمه هایت دست بدین عمل زنند؟! «امام باقر وقتی نام زنان و دختران عمو و عمه هایش را شنید از او رو برگرداند.» (۴۵)

از این روایت به خوبی استفاده میشود که در امر خطیری چون ازدواج و روابط زن و مرد که مورد توجه همگان بوده و خلیفه دوم با نوع انقطاعی آن مخالفت کرده، هیچ تقیه‌ای در کار نبوده و امام شیعیان با صراحت هر چه تمام‌تر مخالفت خود را با نظر عمر، که از جایگاه ویژه‌ای در میان اهل سنت برخوردار است، ابراز می‌دارد و خود را نیازمند رعایت تقیه نمی‌بیند؛ اما در مساله عید فطر فرزند همین امام روزه خود را می‌شکند؛ چون دچار خطر شده است.

تفاوت این دو رفتار در این است که یکی از آن‌ها جنبه حکومتی و سیاسی دارد و دیگری - که در روابط انسان‌ها، حتی در جوامع غیرمذهبی فوق العاده حائز اهمیت است، تهی از مقوله سیاسی است و لذا تقیه در آن جایی ندارد. روایاتی بدین مضمون کم نیست و چنان که مشاهده می‌شود در این دو روایت به «سر»، «امر» و «ولایت» اشارت رفته که همه مربوط به حکومت می‌شود. این چند روایت به خوبی حاکی است از به کارگیری تقیه در زمانی که امامان سهمی در حکومت نداشته بلکه در فشار حاکمان قرار داشتند و رفع آن در زمانی که از این شدت عمل بر اثر به رسمیت شناختن حق امامان شیعه در عهده دار شدن حکومت کاسته شد.

یادآور می‌شود که اصطلاح «سر» و «امر» در دعوت عباسیان هم به کار رفته و کسانی که امام عباسی را می‌شناخته ولی برای توده مسلمانان نام او را افشاء نمی‌کردند به نام «اصحاب سر» نامیده می‌شدند. در کتب حدیثی شیعه از «اصحاب سر» فراوان یاد شده و بعضی از خاصان صحابه جزء این دسته محسوب شده اند مثلاً محمد بن سنان که مکنی به ابوجعفر است جزء اصحاب سر قلمداد شده

(۴۶) و یا جمیل بن دراج نیز از این گونه یاران محسوب شده است. (۴۷)

پ. دوره سوم

این دوره با واگذاری ولایتعهدی به امام هشتم شیعه شروع می شود و به تدریج دعوت شیعیان و به کارگیری فقه شیعی علنی می گردد تا جایی که تا زمان حیات امام رضا (ع)، مأمون در خراسان هر مساله فقهی مربوط به حکومت که پیش می آمد از آن حضرت سؤال می کرد. (۴۸)

مأمون که فرد باهوشی بود، برای مقابله با مخالفان خود از عباسیان و گروه‌های دیگر ناچار شد که با امام هشتم به ولایتعهدی بیعت کند و پس آن دستور داد پوشش سیاه که شعارعباسیان بود کنار نهند و از پوشش سبز که مخصوص علویان بود استفاده نمایند. (۴۹) همچنین مأمون به صورت رسمی اعلام کرد: «که هیچ کس نباید از معاویه به نیکی یاد کند و پس از رسول خدا (ص) افضل خلائق علی بن ابی طالب (ع) است.» (۵۰)

گفته شده که مأمون برآن بوده تا به نفع حضرت رضا از خلافت کناره‌گیری کند ولی آن حضرت نپذیرفته است. (۵۱) چنین رویدادی موجب شد که نه تنها شیعیان از فشار حکومت رهایی یابند؛ بلکه از آن زمان به بعد دردستگاه خلافت عباسی از وزرای شیعی مذهب زیاد اسم برده می شود تا جایی که بعضی از مورخان هواخواه خلافت عباسی سقوط بغداد به دست هلاکوخان مغول را به توطئه خواجه نصیرطوسی و ابن علقمی، وزیر شیعی مذهب المستعصم، آخرین خلیفه بغداد، نسبت داده‌اند. (۵۲)

از این دوره به بعد، که شیعیان توانستند شعائر و عقاید خود را علنا ابراز کنند، روایتی از امامان نهم تا دوازدهم وجود ندارد که درآن به لزوم رعایت تقیه و کتمان سرّ تو صیه شده باشد بلکه به عکس شواهدی در دست است حاکی از پایان یافتن دوره تقیه؛ و نیز در چنین موقعیتی است که شیعیان براحتی با امامان خود رفت و آمدومکاتبه داشتند و مردم اماکنی چون شهرهای قم، سبزوار، ری و کوفه و محله کرخ بغداد به شیعه بودن زبانزد بودند و در پیاداشتن مراسم مذهبی خاص شیعه ترس و واهمه ای به خود راه نمی دادند.

از سویی امامان حاضر شیعه هم که با ابن الرضا از آنان یاد می شد؛ اصراری در پنهان داشتن مقام خود یا عدم اظهار نظر در امور دینی نداشتند. در تاریخ آمده که در دوره خلافت معتصم عباسی وقتی

بحث از چگونگی قطع دست به میان آمد؛ خلیفه نظر امام نهم را جویا می‌شود و برابر آن نظر که بر خلاف دیدگاه اکثر قریب به اتفاق فقهای آن زمان است عمل می‌کند. (۵۳)

همچنین ابو خالد شبنونه می‌گوید: «به ابی جعفر ثانی (امام یازدهم) گفتم قربانت کردم بزرگان ما از ابی جعفر (امام باقر) و ابو عبدالله (امام صادق) علیهما السلام روایاتی نقل کرده و در آن زمان تقیه شدید بود و کتاب‌های خود را پنهان کرده اند و از آن امامان روایت نکرده اند (به ایشان نسبت نداده اند) و چون از دنیا رفتند کتاب‌ها در دست ما قرار گرفت؟ امام فرمود روایات را نقل کنید.» (۵۴) رفته‌رفته جایگاه شیعیان تثبیت شد تا بدان حد که شیخ مفید، عالم بزرگ شیعی مذهب، در قرن چهارم به دستور خلیفه عباسی عهده‌دار تدریس برای همه علاقمندان شد. و پس از اوسید مرتضی در دستگاه خلافت مقام و منصب یافت و حتی بر جنازه خلیفه عباسی نماز میت به روش شیعه به جا آورد.

در پایان متذکر می‌شود که فاطمیان که خلافت نسبتاً پر دوامی را در شمال آفریقا با پایتختی قاهره بنیان نهادند شعبه‌ای از شیعه امامیه‌اند و ایشان هم از ابزار تقیه با نام «استتار» جهت پیشبرد مقاصد خود بهره فراوان بردند و همانند عباسیان پیش از آن که نیروی کافی به دست آورند به نام «امام مستور» مردم را فرا می‌خواندند و چون نفرت و تیر و گرد آوردند، امام خود «عبیدالله»، را که با سه واسطه نسب به امام صادق می‌برد، به مردم معرفی نمودند.

نتیجه گیری

- ۱- امویان با تحت فشار قرار دادن شیعیان، آنان را، که حق خود را در حکومت تضییع شده می‌دیدند، برای مبارزه به فعالیت زیرزمینی و دعوت مخفیانه وادار کردند.
- ۲- این نوع فعالیت پنهانی با اتکاء به احیاء حق «آل رسول» شروع و جامعه اسلامی هم که شهادت امام حسین (ع) را ظلم فاحش و غیر قابل انکاری به خاندان پیامبر (ص) می‌دانستند بدین دعوت صمیمانه لبیک گفتند.
- ۳- هواخواهان خاندان پیامبر به امید پیروزی ایشان به دعوت داعیانی که از سوی امام مستور اعلام می‌شد پاسخ مثبت دادند، بدون آن که در پی شناختن آن امام باشند ولی مطمئن بودند از خانواده پیامبر اسلام است. شناسایی آن امام را به زمان «ظهور» وانهادند.

۴- برای کار حکومت داعیان از اصطلاح «سر» و «امر» که حاکی از حق حاکمیت اهل بیت بود استفاده کرده و فعالیت مخفیانه خود را با چنین رموزی ادامه دادند تا این که حکومت بنی امیه سقوط کرد و معلوم شد «امام» و پیشوای نهضت که نامش مخفی نگاهداشته می شد از فرزندان عباس عموی پیامبر است.

۵- هم گروهی از مردم که در این نهضت سهیم بوده و هم تمام اعضاء خانواده حضرت علی (ع) انتظار داشتند که حکومت متعلق به آنان باشد و نه فرزندان عباس و لذا فرزندان امام حسن (ع) با فعالیت های نظامی علیه عباسیان قیام کردند ولی قیام آنان چندان موفقیت آمیز نبود ولی فرزندان امام حسین که عمدتاً امامان شیعه امامیه بودند همان رویه ای برگزیدند که مردم در آغاز دعوت عباسیان با آن آشنا بودند.

۶- این رویه در فرهنگ تشیع به نام «تقیه» معروف شد.

۷- در مجموع می توان گفت که تقیه، گرچه در کتب فقهی در موارد بسیار بدان استناد می شود، به خصوص در جمع بین روایات متضاد و نگاهی که فقها بدان دارند عمدتاً در بیان مسائل فقهی است، ولی ریشه آن در امر حکومت و خلافت است و اگر هم در بیان مسائل فقهی مطرح باشد، که مطرح است، در ارتباط با آن دست از مسائل فقهی است که به نحوی به امور حکومتی باز می گردد و لذا بیشتر باید تقیه را به عنوان یک ابزار سیاسی برای مبارزه با حکومت غیر قانونی تلقی کرد و نه در رفتار شخصی.

منابع

- ۱- محمد بن نعمان مفید، *اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات* (بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ ه.ق)، ص ۱۱۸.
- ۲- امین احمد، *فجر الاسلام* (القاهره: مکتبه النهضه المصریه، ۱۹۶۴)، ص ۲۵۸.
- ۳- همان، ص ۲۷۴.
- ۴- *قرآن مجید*، سوره محمد، آیه ۸: ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم.
- ۵- ابو جعفر محمد بن جریر طبری، *تاریخ الامم و الملوک* (بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۵ ه.ق)، ص ۲۸۹.
- ۶- طبری، *پیشین*، ص ۲۹۴.
- ۷- ابوالفداء اسماعیل بن کثیر ابن کثیر، *البدایه و النهایه*، جلد ۷ (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ه.ق)، ص ۱۶۷.
- ۸- حسین طه، *الاسلامیات* (بیروت: دارالادب، ۱۹۶۷)، ص ۷۱۰.
- ۹- طبری، *پیشین*، ص ۴۵۰.
- ۱۰- *نهج البلاغه*، خطبه ۵۴.
- ۱۱- *قرآن مجید*، سوره الحجرات، آیه ۹: و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا الی تبغی حتی تفیئ الی امر الله فان فانت فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا ان الله یحب المقسطین.
- ۱۲- عبدالله بن مسلم دینوری ابن قتیبه، *الامامه و السیاسه*، جلد ۱ (قم: انتشارات الشریف الرضی، ۱۳۱۷)، صص ۱۸۳-۱۸۴.
- ۱۳- محمد باقر مجلسی، *بحار الانوار: الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار*، جلد ۴۴ (بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ه.ق)، ص ۳.
- ۱۴- ابن قتیبه، *پیشین*، ص ۱۸۶.
- ۱۵- مجلسی، *پیشین*، صص ۲۹-۳۰.
- ۱۶- همان، صص ۲۶-۲۷.

- ۱۷- احمد بن اسحاق یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، جلد ۲ (قم: دار الزهرا (س)، ۱۴۲۹ه.ق)، ص ۲۲۵۹.
- ۱۸- ابن قتیبه، *پیشین*، صص ۲۰۳-۲۰۴.
- ۱۹- همان، جلد ۱، ص ۱۹۶.
- ۲۰- محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، جلد ۲ (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳)، صص ۳۸۱-۳۹۹.
- ۲۱- همان.
- ۲۲- امین، *پیشین*، ص ۲۷۵.
- ۲۳- همان.
- ۲۴- ابو جعفر محمد بن علی صدوق، *الامالی* (قم: مؤسسه بعثت، ۱۴۱۷ ه.ق)، ص ۳۷۹.
- ۲۵- الطبری، *پیشین*، جلد ۵، ص ۵۱۱.
- ۲۶- واژه امر به معنای دستور (جمع اوامر) و کار (جمع امور) به کار می رود و با لحاظ معنای دوم به معنای کار حکومت در اصطلاح آموزهای دینی استعمال شده است و مقصود از اولی الامر در آیه ۵۹ سوره النساء که اطاعت از آنان در ردیف اطاعت از خدا و پیامبر آمده، کسانی هستند که حکومت را در دست دارند.
- ۲۷- نکته جالب این است که مورخان طرفدار بنی العباس بر آنند که علی فرزند عبدالله قائل به امامت محمد حنفیه فرزند حضرت علی بوده و تشیع عباسیان ادامه داشت و ابومسلم هم مردم را به همین امر فرا می خواند تا این که نوبت به خلافت مهدی عباسی رسید و او به عباسیان اعلام کرد که امامت حق عباس بوده زیرا او از همه بیشتر به پیامبر نزدیک بود. (ابن عبد ربه الاندلسی، *اخبار الدوله العباسیه* (بیروت: دار الطلیعه للطباعه و النشر، ۱۹۷۱)، ص ۱۶۵).
- ۲۸- الاندلسی، *پیشین*، ص ۱۱۸.
- ۲۹- همان، جلد ۵، ص ۱۰۵.
- ۳۰- همان، ص ۱۶۶.
- ۳۱- همان، ص ۱۹۴.
- ۳۲- عزالدین علی بن ابی اکرم ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، جلد ۵ (بیروت: دار صادر و دار بیروت، ۱۹۶۵)، ص ۳۴۰.

- ۳۳- ابوبکر احمد بن داود الدینوری، *الانخبار الطوال* (بیروت: دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۰)، ص ۳۷۰.
- ۳۴- مجلسی، *پیشین*، جلد ۴۷، ص ۱۳۳.
- ۳۵- الدینوری، *پیشین*، ص ۳۷۰.
- ۳۶- ابن اثیر، *پیشین*، جلد ۵، ص ۵۳۱.
- ۳۷- یحیی بن سعید الحلّی، *الجامع للشرایع* (قم: مؤسسه سید الشهداء العلمیه، ۱۴۰۵ ه.ق)، ص ۵۳۶.
- ۳۸- احمد بن محمد بن خالد البرقی، *المحاسن* (تهران: کتابفروشی اسلامیّه، ۱۳۳۰)، ص ۲۵۶.
- ۳۹- همان، جلد ۱، صص ۲۵۷-۲۵۸.
- ۴۰- *قرآن مجید*، سوره الاسراء، آیه ۲۶: حق خویشاوندان و مسکین و در راه مانده را ادا کن و هیبچ اسراف کاری مکن.
- ۴۱- البرقی، *پیشین*، جلد ۱، ص ۲۵۷.
- ۴۲- صدوق، *پیشین*، ص ۲۲.
- ۴۳- محمد بن حسن حر عاملی، *وسائل الشیعه الی تحصیل الشریعه*، جلد ۱۰ (قم: مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۵ ه.ق)، ص ۱۳۲.
- ۴۴- مأمون که تمایل به تشیع داشت نکاح منقطع را حلال اعلام کرد و لذا یحیی بن اکثم که قاضی بغداد بود غضبناک بر او وارد شد و چون مأمون علت خشمش را جویا شد، اظهار کرد به خاطر رویدادی است که در اسلام به وقوع پیوسته! مأمون پرسید چه رویدادی؟ یحیی گفت اعلام حلال بودن زنا! خلیفه گفت مگر نکاح منقطع زنا است؟ و یحیی گفت بلی، متعه زنا است. (ابوبکر السید البکری الدمیاطی، *اعانه الطالبین*، جلد ۴ (بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۸ ه.ق)، ص ۱۶۴).
- ۴۵- کلینی، *پیشین*، جلد ۵، ص ۴۴۹.
- ۴۶- الخویی، *پیشین*، جلد ۱، ص ۲۰۴.
- ۴۷- سید محمد علی موحد ابطحی، *تهذیب المقال فی تنقیح کتاب الرجال*، جلد ۵ (قم: ابطحی، ۱۴۱۴ ه.ق)، ص ۷.
- ۴۸- حر عاملی، *پیشین*، جلد ۱۹، ص ۳۴۳.
- ۴۹- ابن کثیر، *پیشین*، جلد ۱۰، ص ۲۶۹.

۵۰- جلال الدين عبدالرحمن بن كمال الدين السيوطي، *تاريخ الخلفاء* (بيروت: دار القلم، ۱۹۸۶)، ص ۳۵۱.

۵۱- ابن كثير، *پيشين*، ص ۲۷۳.

۵۲- همان، جلد ۱۳، ص ۲۳۴.

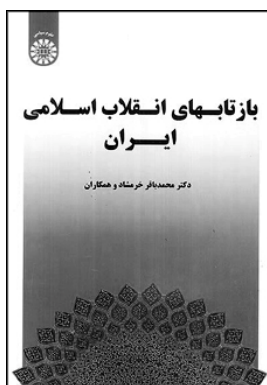
۵۳- مجلسي، *پيشين*، جلد ۵۰، صص ۵-۶.

۵۴- كليني، *پيشين*، جلد ۱، ص ۵۳.

Archive of SID

معرفی کتاب

فرزاد محمد زاده ابراهیمی*



عنوان: بازتاب‌های انقلاب اسلامی ایران

نویسندگان: محمد باقر خرمشاد و همکاران

ناشر: انتشارات سمت

سال انتشار: ۱۳۹۰

تعداد صفحه: ۴۰۷

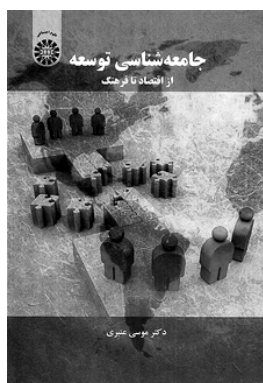
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۰-۶۹۱-۳

قیمت: ۵۹۰۰ تومان

وقوع انقلابی «اسلامی» در پایان قرن بیستم، این انقلاب را از ابعاد و جهات مختلف موضوع پژوهش‌های بسیاری قرار داد که هنوز هم ادامه دارد. مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و شرایط زمانی و مکانی بر اهمیت و درجه تأثیرگذاری این انقلاب افزوده و ابعاد گوناگون آن را در کانون توجهات جهانی قرار داده است. مطالعه ابعاد مختلف بازتاب‌های انقلاب اسلامی ایران موضوع اصلی کتاب حاضر را تشکیل می‌دهد. در بخش‌های ابتدایی این کتاب تلاش شده چارچوبی نظری برای مطالعه بازتاب‌های انقلاب‌ها به

* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، گروه روابط بین‌الملل، کرج، ایران.

صورت عام و انقلاب اسلامی ایران به طور خاص ارائه شود. کتاب پیش رو توضیح می‌دهد چه انقلاب‌هایی دارای بازتاب هستند و چگونه انقلاب اسلامی ایران نیز از زمره این انقلاب‌های بزرگ است. در بخش‌های بعدی هم ابتدا بازتاب‌های نظری انقلاب اسلامی ایران و سپس بازتاب‌های جهانی آن مورد کاوش و بررسی قرار گرفته است. کتاب «بازتاب‌های انقلاب اسلامی» یازده فصل دارد، بازتاب‌های انقلاب اسلامی ایران در رویکردی نظری؛ نظریه پخش و بازتاب انقلاب اسلامی ایران؛ بازتاب انقلاب اسلامی ایران در نظریه‌های انقلاب؛ بازتاب‌های نظری انقلاب اسلامی ایران در روابط بین‌الملل؛ بازتاب انقلاب اسلامی ایران در ساختار...؛ جهانی شدن معکوس و جامعه‌شناسی بومی - جهانی...؛ بازتاب‌های جهانی انقلاب اسلامی ایران در...؛ انقلاب اسلامی ایران و اسلام سیاسی؛ انقلاب اسلامی ایران، چشم‌اندازی جهانی؛ بازتاب انقلاب اسلامی ایران در کشورهای اسلامی و درآمدی خرد بر بازتاب‌های جهانی انقلاب اسلامی ایران فصول مختلف این کتاب را شکل می‌دهند.



عنوان: جامعه‌شناسی توسعه: از اقتصاد تا فرهنگ

نویسنده: موسی عنبری

ناشر: انتشارات سمت

سال انتشار: ۱۳۹۰

تعداد صفحه: ۴۴۴

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۰-۷۱۵-۶

قیمت: ۶۴۰۰ تومان

موضوع کتاب «جامعه‌شناسی توسعه: از اقتصاد تا فرهنگ»، طرح و ارزیابی نظریه‌های جدید توسعه از دیدگاه جامعه‌شناسی است. این کتاب با هدف ترسیم فرایند بازاندیشی در توسعه نگارش یافته و مجموعه آثار توسعه را در دو گفتمان کلان دسته‌بندی کرده و در بخش‌های مجزا مورد بررسی قرار داده است. گفتمان پیشرفت که بر بنیادهای اقتصادی توسعه تاکید می‌کند، گفتمان تکوین ادبیات توسعه است. این گفتمان ریشه در تکامل‌گرایی دارد و بر این پیش فرض استوار است که توسعه، بسان قانون

آهنین و عام، زندگی همه انسان ها را درخواهد نوردید. علمی که پشتوانه این قانون بوده و به آن قوام بخشیده اقتصاد است. اقتصاد تا به حال فرایند توسعه را مکانیزمی پنداشته، یعنی آن را کاملاً تابع قانون و قاعده های عام مشخص بررسی کرده است. گفتمان بازاندیشی که بر فرهنگ متکی است. این گفتمان رویکردی پویا و فرهنگی به توسعه دارد و توسعه را فراتر از قاعده های از پیش تعیین شده و مشخص می داند. موضوع اصلی در این گفتمان، انسان و صفات بومی، تاریخی و فرهنگی اوست. با استدلال حاکمیت فرهنگ و دعاوی مردم شناختی بر این گفتمان، عنصر مسلط بر آن انسان و فرهنگ ذکر شده است. رویکردهای پساتوسعه با موضوعات پایداری، بازاندیشی و فرهنگ و انسان گراییی در توسعه، در زیرمجموعه این گفتمان قرار دارند. هدف کلی این اثر، «ترسیم فرایند بازاندیشی در توسعه» است و نویسنده تلاش کرده است رویکردی جدید در دسته بندی ادبیات توسعه از ابتدا تا آغاز قرن بیست و یک ارائه دهد. کتاب، در سه بخش و دوازده فصل تدوین شده است. «مفهوم شناسی توسعه»، «گفتمان پیشرفت: قانون و اقتصاد»، «گفتمان بازاندیشی، انسان و فرهنگ»، سه بخش اصلی کتاب است.

عنوان: ره آورد اندیشه؛ نگاهی به تحولات و چالش های

دنیای معاصر

نویسنده: حمید مولانا

ناشر: انتشارات علمی و فرهنگی

سال انتشار: ۱۳۹۱

تعداد صفحه: ۳۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۲۱-۲۶۱-۱

قیمت: ۸۹۰۰۰ تومان



جهان امروز بیش از هر زمان دیگر در تاریخ، با اندیشه و فرهنگ آمیخته شده است. شناخت دنیای جدید، زمینه های ظهور و بسط آن، وضعیت کنونی و فرجامی که در پیش رو دارد، هدف اصلی کتاب حاضر را شکل می دهد. نویسنده با نگاه و اندیشه ای نو و آسیب شناسانه به روند تحولات و چالش های

دنیای معاصر پرداخته و فراز و فرودهای آن را زیر ذره‌بین خود قرار داده است. مولف در این مجموعه سه جلدی مجموعه یادداشت‌های هفتگی خود را در روزنامه کیهان در دهه ۸۰ و ۹۰ به صورت موضوعی گردآوری کرده است. مجلد نخست از این مجموعه با عنوان «سقوط امپراطوری‌ها» به یادداشت‌های این استاد علوم ارتباطات در خلال سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۶ می‌پردازد. دومین مجلد از این مجموعه که با عنوان «بیداری مردم» منتشر شده است نیز به یادداشت‌های تالیف شده وی در سال‌های ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۳ اختصاص دارد. سومین جلد از این کتاب نیز با عنوان «آینده جهان» به مرور یادداشت‌های نوشته شده در سال‌های ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۸ اختصاص یافته است. اسلام و بحران‌های جهانی معاصر در کنار مروری بر تأثیرات فراملی برخی رویدادهای جهان و ایران از مهم‌ترین محورهای یادداشت‌های نویسنده در این مجموعه است. کسانی که به رخدادهای جهان امروز علاقه‌مندند، با مطالعه این اثر به یاد تحلیل و اشاراتی خواهند افتاد که این اندیشمند در نوشته‌های خود به نحوی پیش‌گویانه مطرح کرده است.

عنوان: رژیم اسرائیل و گسست‌های سیاسی - اجتماعی آن



نویسنده: عبدالقادر عبدالعالی

مترجم: محمد خواجهویی

ناشر: موسسه ابرار معاصر تهران

سال انتشار: ۱۳۹۱

تعداد صفحه: ۴۰۷

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۶-۱۷۰-۰

قیمت: ۱۰۵۰۰ تومان

جمعیتی که پایه اصلی جامعه اسرائیل را بنا نهاد، شامل مهاجرانی می‌شد که از دیگر کشورهای جهان و با خاستگاه‌های فرهنگی، اجتماعی، و اقتصادی متفاوت به آنجا نقل مکان کردند و در بسیاری موارد تنها نقطه اشتراک آنها، یهودی بودن آنها بود. همین مسئله باعث شد جامعه اسرائیل همواره وضعیتی خاص و غیرطبیعی داشته باشد. به طور طبیعی، شکاف‌های اجتماعی بالا در اسرائیل خود را در

فضای سیاسی این رژیم نیز جلوه‌گر ساخته که بروز آن در چندگانگی، تکثر و تنوع در احزاب سیاسی در آنجاست. بر این اساس، قطب‌بندی‌های سیاسی و شکل‌بندی احزاب در اسرائیل همواره ریشه در شکاف‌های اجتماعی در این رژیم داشته است. کتاب حاضر در پنج فصل تدوین یافته است. در فصل اول کتاب که بخش نظری آن است نویسنده، مفهوم شکاف اجتماعی و ابعاد و انواع آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. در فصل دوم کتاب، نویسنده بر اساس تعریفی که در فصل قبل از مفهوم شکاف اجتماعی ارائه می‌دهد، شکاف‌های اجتماعی موجود در اسرائیل را مورد توجه قرار می‌دهد. در فصل سوم کتاب، وضعیت احزاب در اسرائیل مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در فصل چهارم نویسنده به شناخت و ارزیابی رابطه متقابل میان شکاف‌های اجتماعی و سیاست‌ها و برنامه‌های حزبی و به‌طور مشخص تغییر و دگرگونی در احزاب و ائتلاف‌ها و رویکردهای حزبی می‌پردازد. فصل پنجم به بررسی نقش شکاف‌های اجتماعی در رویکردهای انتخاباتی در اسرائیل اختصاص داده شده است. پس از این فصل، نویسنده در یک بخش مجزا به نتیجه‌گیری مباحث مطرح‌شده می‌پردازد.



عنوان: کتاب بیداری اسلامی ۲

نویسنده: معاونت پژوهشی موسسه ابرار معاصر تهران

ناشر: موسسه ابرار معاصر تهران

سال انتشار: ۱۳۹۱

تعداد صفحه: ۳۱۹

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۶-۱۷۴-۸

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

تحولاتی که در سال ۲۰۱۱ کل منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا را درنوردید، تحولاتی بود که گرچه برای برخی غیرمنتظره بود، اما برای کارشناسان و محققانی که سال‌ها روی منطقه خاورمیانه مطالعه کرده بودند قابل پیش‌بینی بود. این تحولات ریشه در خشم فروخته مردم و ستم مداوم نظام‌های اقتدارگرای حاضر در این منطقه داشت که همراه با معضلات سنگین اقتصادی و فرهنگی در این جوامع

نهایتاً به تغییرات گسترده در سطح جوامعی همچون تونس، مصر و لیبی منجر شد. با این حال جوامع کشورهای همچون اردن، مغرب، یمن و بحرین نیز از این تحولات متأثر شدند و نشان دادند که میزان فرسودگی و پوسیدگی نظام‌های حاکم، منحصر به چند کشوری که در آنها تغییر رهبر یا رئیس‌جمهور روی داد نیست و این فرایند به احتمال قوی در سال ۲۰۱۲ نیز تداوم خواهد یافت. کتاب حاضر با تمرکز بر دلایل ناآرامی‌ها و نابسامانی‌ها در تعدادی از کشورهای عرب منطقه، به بررسی مورد به مورد ویژگی‌های خاص هر کشور پرداخته و ظرفیت جوامع و دولت‌های آنها در پذیرش فضای جدید را مورد بحث قرار می‌دهد. با مطالعه بخش عمده‌ای از این تحولات می‌توان به‌خوبی به اقتدار و تأثیرگذاری عامل اسلام، هم در ایجاد تحرک اجتماعی و هم در شکل‌دهی به ساختارهای پس از فروپاشی نظام‌های قدیمی حاکم پی برد. همچنان که در این کتاب به نقش عربیان فاکتورهای اقتصادی نیز در تحریک ناآرامی‌ها اشاره می‌شود. مطالعه موردی تحولات در بحرین، مغرب، یمن و مصر به همراه مباحث کلی از وضع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا از ویژگی‌های این کتاب محسوب می‌شود.

عنوان: فلسطینی ها در اسرائیل: جداسازی، تبعیض و دموکراسی

Palestinians in Israel: Segregation, Discrimination and Democracy

By: Ben White

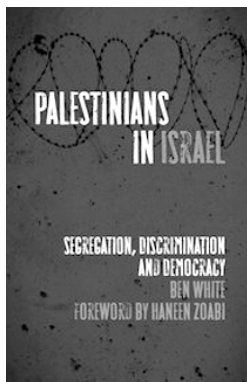
Publisher: Pluto Press

(January 15, 2012)

Paperback: 152 pages

ISBN: 978-074-533-228-4

Price: 20.40 \$

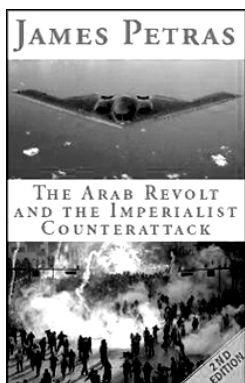


توصیف اسرائیل به عنوان تنها دموکراسی خاورمیانه دیدگاهی است که برای چندین دهه در بیشتر کشورهای غربی حاکم بوده است. بسیاری از سیاستمداران، روزنامه نگاران و تحلیلگران غربی بر این باورند که اسرائیل به عنوان مهد ارزشهای غربی در منطقه ای قرار دارد که به لحاظ سیاسی بی ثبات و کانون افراط گرایی مذهبی به شمار می رود. زمانی که سیاستهای اسرائیل موجبات افزایش انتقادهای را از این کشور فراهم می آورد بیشتر توجهات به اقدامات اسرائیل در نوار غزه و کرانه باختری معطوف می شود و از اعراب ساکن اسرائیل سخنی به میان نمی آید. کتاب «فلسطینی ها در اسرائیل»، مسئله مهمی را که در روند صلح خاورمیانه و از سوی بسیاری از مفسرین نادیده گرفته شده یعنی اقلیت فلسطینی در حال رشد درون اسرائیل را مورد بررسی قرار داده است. منظور از شهروندان عرب اسرائیلی، فلسطینی ها و فرزندان آنها هستند که با تاسیس اسرائیل در سال ۱۹۴۸ از این کشور بیرون رانده نشده اند. با وجود دهه ها کنترل و تهدید، بیشتر شهروندان فلسطینی مصمم تر از همیشه تبعیض ساختاری را که بر زندگی آنها در دولت یهودی تاثیرگذار است به چالش کشیده اند. آنچه احزاب راست اسرائیل آن را مشکل جمعیتی می دانند، بن وایت نویسنده کتاب حاضر مشکل دموکراتیک می نامد که در حال تبدیل به کانون اصلی مناقشه است. اسرائیل بدون توجه به جمعیت فلسطینی قابل توجه و در حال افزایش که شهروند این کشور محسوب می شوند خود را دولتی یهودی قلمداد می کند. اثر حاضر نشان می دهد که

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی / شماره نوزدهم / تابستان ۱۳۹۱ ۲۷۱

چگونه تاکید مداوم بر برتری یک گروه قومی مذهبی بردیگری مغایر ارزشهای دموکراسی است و تلاش‌ها برای رسیدن به صلح پایدار را تضعیف می‌کند.

عنوان: تحولات جهان عرب و اقدامات متقابل امپریالیستی



The Arab Revolt and the Imperialist Counterattack

By: James Petras

Publisher: Clarity Press

(Second Edition: January 15, 2012)

Paperback: 136 pages

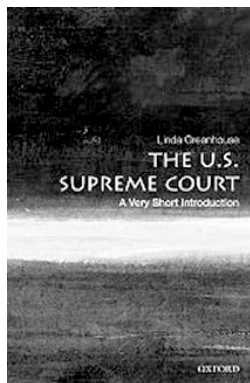
ISBN: 978-098-527-100-8

Price: 11.53 \$

خیزش‌های مردمی در مصر و تونس دیکتاتوری‌های مورد حمایت غرب در منطقه را سرنگون و الهام بخش هواداران دموکراسی در سرتاسر جهان شد. همزمان با گسترش ناآرامی‌های جهان عرب از شمال آفریقا تا کشورهای حاشیه خلیج فارس و با فراگیر شدن مطالبات که خواسته‌های سیاسی و اقتصادی-اجتماعی را در برمی‌گرفت، غرب هم به اقدامات متقابل دست زد. نظامیان حاکم بر مصر به سرکوب حرکت‌های دموکراسی خواهانه دست زدند و به نظر می‌رسد که حکومت‌های استبدادی مورد حمایت غرب در حاشیه خلیج فارس و شبه جزیره عربستان هم با جنبش‌های اجتماعی رفتار مشابهی داشته باشند. جیمز پتراس استاد بازنشسته جامعه‌شناسی دانشگاه بینگهمتون نیویورک و نویسنده کتاب «تحولات جهان عرب و اقدامات متقابل امپریالیستی» معتقد است در حالی که جای‌جای منطقه شاهد حضور دیکتاتوری‌های فاسد است، ایالات متحده، فرانسه و بریتانیا با گسترش ناآرامی‌های عربی به لیبی فرصت را غنیمت شمرده و تحت پوشش دکترین جدید مسئولیت محافظت از غیرنظامیان به مداخله بشر دوستانه در این کشور اقدام کردند. به باور نویسنده، ناتو با بمباران پایتخت لیبی و وارد آوردن تلفات به غیرنظامیان پا را از قطعنامه سازمان ملل فراتر گذاشت. ناگفته نماند که دولت‌های غربی

آشکارا به دنبال تغییر رژیم در لیبی بودند. کتاب حاضر یک مقدمه و ده فصل را شامل می شود و مقالات موجود در آن به ترتیب زمانی، نظامی گری فزاینده سیاست ایالات متحده در شمال آفریقا و خلیج فارس و همین طور مواجهه تاریخی بین تحولات دموکراتیک جهان عرب و حکومت های مورد حمایت غرب را مورد بررسی قرار می دهد.

عنوان: دیوان عالی ایالات متحده: مقدمه ای کوتاه



The U.S. Supreme Court: A Very Short Introduction

By: Linda Greenhouse

Publisher: Oxford University Press

(March 12, 2012)

Paperback: 144 pages

ISBN: 978-019-975-454-0

Price: 9.56 \$

بسیاری از کارشناسان حقوقی ایالات متحده بر این باورند که به ندرت کسی را در این کشور به ویژه خارج از دیوان عالی ایالات متحده می توان یافت که به اندازه لیندا گرین هاوس در خصوص این نهاد و فعالیت های آن آگاهی داشته باشد. او را می توان به عنوان یکی از دقیق ترین ناظران دیوان عالی ایالات متحده و همینطور مترجمی توانا قلمداد کرد. او قریب به سی سال به عنوان گزارشگر، اخبار و فعالیتهای مربوط به دیوان عالی را برای روزنامه نیویورک تایمز پوشش داده است. گرین هاوس در کتاب «دیوان عالی ایالات متحده» دانش و آگاهی عمیق خود را از تاریخ دیوان و قوانین نوشته و نانوخته آن به تصویر کشیده و چگونگی عملکرد واقعی دیوان را به خواننده نشان می دهد. این کتاب پیشینه بسیار جالبی را از دیوان و کارکنان آن ارائه می دهد، مردان و زنانی که با وجود اعمال قدرت، نام و چهره آنها برای بسیاری از آمریکایی ها ناشناخته می باشد و اغلب به نظر می رسد در هاله ای از ابهام به کار خود ادامه می دهند. چگونه موارد به دیوان عالی ارجاع می شود؟ قضات به چه صورت تصمیم گیری می کنند؟

قاضی ارشد دیوان عالی چه نقش ویژه ای را ایفا می کند؟ رابطه دیوان با دیگر بخش‌های دولت به چه صورت است؟ گرین هاوس در کتاب خود به چنین سؤالاتی پاسخ می دهد و بسیاری از موضوعات منحصر به فرد را که در دیوان به آنها پرداخته شده مورد بررسی قرار می دهد. نویسنده همچنین دیوان عالی ایالات متحده را با دادگاه‌های دیگر کشورها مورد مقایسه قرار داده و تفاوت‌های جالب توجهی را در این راستا به خواننده ارائه می دهد. کتاب حاضر را می توان اثری ارزشمند قلمداد کرد که درباره یکی از ارکان ساختار سیاسی آمریکا و عالی‌ترین نهاد قضایی این کشور به رشته تحریر درآمده است.

عنوان: خیزش‌های جهان عرب: آنچه باید بدانیم

The Arab Uprisings: What Everyone Needs to Know

By: James L. Gelvin

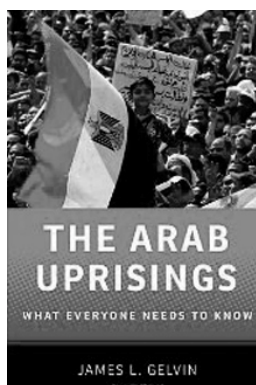
Publisher: Oxford University Press, USA

(March 6, 2011)

Paperback: 208 pages

ISBN: 978-019-989-177-1

Price: 11.53 \$



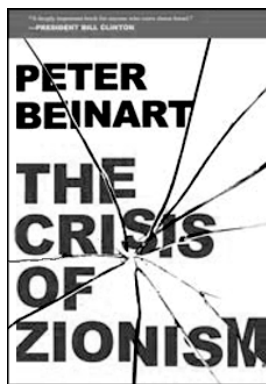
دسامبر ۲۰۱۰ سرآغازی بر خیزش‌های بی سابقه مردمی در خاورمیانه بود که سرتاسر این منطقه را دربر گرفت و جهان را شگفت زده کرد. معترضین به خیابان‌ها ریختند و خواستار آزادی بیشتر، دموکراسی، حقوق بشر، عدالت اجتماعی و تغییر رژیم شدند. دلایل رخداد این خیزش‌ها چیست؟ اهمیت آن چقدر است؟ و نتایج احتمالی آن چه خواهد بود؟ جیمز گلین در کتاب «خیزش‌های جهان عرب» تمام جنبه‌های اعتراض‌های انقلابی که خاورمیانه را به لرزه درآورد مورد بررسی قرار می دهد. نویسنده قبل از بررسی کشورهای دخیل در ناآرامی‌ها، به طور اجمالی به پاسخگویی به برخی سؤالاتها

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی / شماره نوزدهم / تابستان ۱۳۹۱

◇ ۲۷۴

می‌پردازد از جمله اینکه عبارت جهان عرب به چه معنا است؟ جرقه خیزش های عربی چگونه زده شد؟ آیا می توان عواملی را که منجر به ایجاد ناآرامی ها شد، به طور دقیق بررسی کرد؟ درخواستها برای دموکراسی و حقوق بشر از کجا ناشی می شود؟ کتاب حاضر ضمن بررسی برخی موضوعات همچون نقش جوانان و گروههای مذهبی در تونس و مصر نشان می دهد چرا ارتش های هر دو کشور از سرکوب ناآرامی ها امتناع کردند. مولف توضیح می دهد که چرا دولت های لیبی و یمن، دولت های ضعیفی محسوب می شوند و اینکه چرا در لیبی مداخله خارجی انجام شد، اما در یمن چنین اتفاقی روی نداد. گلین در ادامه با نگاهی به کشورهای الجزایر، سوریه و همین طور حکومت های پادشاهی جهان عرب همچون اردن، مراکش، عربستان سعودی و بحرین به بررسی شباهت ها و تفاوت های حرکت های اعتراضی در این کشورها می پردازد. اثر حاضر می تواند اطلاعات ارزشمندی را برای درک بهتر رویدادهای خاورمیانه در اختیار خوانندگان قرار دهد.

عنوان: بحران صهیونیسم



The Crisis of Zionism

By: Peter Beinart

Publisher: Times Books

(March 27, 2011)

Paperback: 304 pages

ISBN: 978-080-509-412-1

Price: 16.43 \$

کتاب های فراوانی در خصوص مناقشه اسرائیل- فلسطین توسط خبرنگاران، دیپلمات ها، شعرا، رمان نویسان، فعالان حقوق بشر، برندگان جایزه نوبل و شهروندان عادی به رشته تحریر درآمده است. در این میان کتاب «بحران صهیونیسم» نوشته پیتر بینارت اثری برجسته محسوب می شود که توجهات زیادی را به خود جلب کرده است. نویسنده بر این باور است که بحران بزرگ بعدی که می تواند گریبان

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی / شماره نوزدهم / تابستان ۱۳۹۱ ۲۷۵

اسرائیل را بگیرد نه در ارتباط با فلسطینی ها است و نه ایران، بلکه با یهودیان جوان آمریکایی مرتبط است. بینارت معتقد است تغییرات چشمگیری در آمریکا و اسرائیل در حال وقوع است. در اسرائیل تداوم اشغال کرانه باختری، دموکراسی این کشور را در معرض خطر قرار داده و در ایالات متحده، عدم تمایل سازمانهای اصلی یهودی به دفاع از دموکراسی در دولت یهود، در حال بیگانه کردن بسیاری از یهودیان جوان لیبرال از صهیونیسم است. شاید در نسل بعدی رویای صهیونیسم لیبرال - رویایی دولتی که از مردم یهود محافظت کند و آرمانهای دموکراتیک آنها را گرامی بدارد - از بین برود. کتاب حاضر جزئیاتی که دموکراسی اسرائیل را با خطر مواجه کرده و خودداری جامعه یهودیان آمریکا از مقابله با آنها را به تصویر می کشد. مولف همچنین تصویر جالبی را از باراک اوباما و بنیامین نتانیاهو رهبران کنونی دو کشور که در مرکز بحران قرار دارند ارائه می دهد، رهبرانی که نه فقط در خصوص منافع ملی ایالات متحده و اسرائیل، بلکه درباره رسالت قوم یهود هم دیدگاههای کاملا متفاوتی دارند. بینارت پیشنهاداتی را هم در راستای چگونگی تغییر رابطه اسرائیل و یهودیان آمریکا ارائه می دهد و از یهودیان آمریکا می خواهد از رویای دولت یهودی دموکراتیک حمایت کنند قبل از اینکه دیر شود.